

# داستانہائی

از حیاتِ عنصری جمالِ اقدسِ امجدی

جمع آوری و نگارش :

علی اکبر فردین

## تشکر و تقدیر

از ذوات نورانیـــــــــــــــــه :

جناب ابوالقاسم افغان

جناب حبیب طاهرزاده

جناب جلال نخجوانی

جناب عطاءالله نطقی

جناب جلال نطقی (همایونی)

جناب عطاءالله سیروس

جناب دکتر عطاءالله ندیمی شیرازی

جناب فریدون رحیمی

جناب دکتر جذاب

که با تسلیم خاطرات تشرف اُقارب و بستگان خود بتدوین

این رساله کمک فرموده اند نهایت تشکر و امتنان حاصل است .

در مقامات منوره مقدسه مزید تایید و توفیق آن نفوس زکیّه

از ساحت قدس حضرت ربّ البریه مسئلت میشود .

بِسْمِ رَبِّنَا الْبَهِيِّ الْاَبْهِيِّ

در تاریخ نوزدهم شهر القول ۱۳۲۲ تاریخ بدیع بنده نگارنده به کد جمع آوری داستانها و حکایاتی از حیات عنصری جمال اقدس ابهیی عزاسمه الا علی افتاد که خوشبختانه این تصمیم مورد تحسین و تکریم دوستان صمیم واقع شد و لهذا برای اجرای این منظور مبرور چه رأساً و مستقیماً و چه بواسطه محفل مقدس روحانی ملن بهائیان ایران شید الله ارکانه با احباء آلهی و عائله های قدیم امری که تصور میرفت چنین خاطرات و یادداشت هائی نزدشان موجود باشد مراسله و مکاتبه بعمل آمد و بالنتیجه تا حال تحریر جمعی از دوستان مسئول این میدانستوان را استجابت فرموده و آنچه را داشته فرستاده اند که بکمال دقت مورد مطالعه و امعان نظر قرار گرفته و منتخباتی از آن اوراق و خاطرات یا عیناً و حرفیاً و یا نقل بمعنی در این مجموعه اندراج یافته است .

علاوه بر این نگارنده شخصاً نیز کتب و رسائل عدیده از خطی و چاپی که داستانها و روایاتی از حیات مقدس جمال قدم داشته مراجعه و مطالب لازمه را استخراج نموده است . آنچه در این اوراق از لسان اطهر نقل شده مفاد و مضمون بیانات مبارک است نه عین آن و آنچه در خاطر زائران باقی مانده برشته تحریر رآمده است .

بدیهی است وقایع تاریخی که در متون کتب و صحف امری مطبوع و

منتشر شده و میشود خارج از وضع این مجموعه بوده و خواهد بود . در این مقام باید بکمال تأسف اقرار و اعتراف کرد که بسیاری از نفوس سعادت مند که انتظار تشریف بساحت قدس جمال ابهیی داشته و برخاستی

از آنان بارها باین موهبت کبری فائز بوده اند باستثنای معدودی قلیل  
مشهودات خویش را نگاشته و برای آیندگان بیادگار گذاشته اند  
ولهذا تدوین چنین مجموعه‌ی بسیار دشوارگشته و لکن از فضل و عنایت  
حضرت پروردگار امیدوار چنان است که بهمت احباء الهی متدرجاً  
این رساله جامعتر و کاملتر گردد- ولیکن هذا من تأیید ربنا الاعلیٰ بهعید .

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*

\*

## تذکرہ مهم

در لوح مبارک قرن مؤرخ نوروزیکصدویک مولای توانا حضرت  
ولین امرالله ارواحنا لترتبه الفداء القاب شامخه جمال اقدس ابھی  
را بتفصیل مذکورداشته اند کہ چند فقره آن زینت بخش این اوراق میشود :  
اسم اعظم - موعود کل ملل وامم - اصل قدیم - نباء عظیم - مظهر کئی  
آلهی - مظاف رسل - رب الجنود - مکلم طور - اب سماوی -  
ملك الملوك - رب الملوك - مالك يوم الدين - رافع بنیان صلح اعظم  
بین امم - رب الميثاق - نیر آفاق . انتهن

وجود مقدس سیکه مظهر قدرت وشوکت وعظمت آلهی ومشرق وحسی  
ومطلع امر ومقام نفس حضرت نامتناهی در عالم امر وخلق ومظهر کبریا وسلطان  
بقاوملیک من فی الارض والسماہ بوده وهستند برای تربیت وهدایست  
مردمان ونجات آنان از تعصبات جاهلیه واوهام بالیه واستقرار صلح و  
سلام در عالم امکان خود را گرفتار اذیت وآزار ظالمان ارض نموده ومظلومیّت  
کبری را قبول فرموده وحبس ونفسی واسارت ودریدری را بجان و دل خریده  
وباشر قلم اعلیٰ چنین شهادت داده اند **قوله الأُحلیٰ :**  
" أشهد بأنّ ما رأيت عينُ الأبداعِ مظلوماً شَبَهَكَ كَدتْ فِي أَيَّامِكِ فِي غَمْرَاتِ  
الْبَلَايَا مِثْرَةً كَدتْ تَحْتِ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمِثْرَةً كَدتْ تَحْتِ سَيُوفِ الْأَعْدَاءِ  
ومع كلِّ ذلِكَ امرتُ النَّاسَ بِمَا امرتُ بِهِ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمِ حَكِيمٍ . . . "

با وصف اینحال همانطور که پدیری مهربان فرزندان وجگر گوشگان  
خوبش را بلسان مرحمت وشفقت تربیت مینماید ودرعین قدرت وقوت با آنان  
بکمال ملایمت ورفق ومدار رفتار میکند وبروق فهم داد اکشان زیبان

بصیحت میگذاید جمال قدم چل اسمه الا عظم بازاثران وحاضران  
مطابق فهم و فکر و مقامات صوری و مغتوییشان مقابله و مکالمه میفرمودند  
و با هر کس بفرآخور استعداد و قوای درآکه اش مصاحبه مینمودند و احدی را  
از فیوضات مبارکه شان محروم نمیگذارند بعبارۀ آخری :

"چنان لطف خاصیش با هر تن است که هر بنده گوید خدای من است "

جمال قدم در موقع نزول آیات چنان سیطوت و قدرت و عظمتی داشتند  
که مافوق ادراک بشری است و در احیان مؤانست بازاثران بمرحمت و عطو  
و بساطتی ظاهر میشدند که خارج از وصف و بیان است .

حکایات و روایات مرقومه درین مجموعه که از خاطرات چند نفر  
زائر نقل شده شارح موضوع مزبور است و مطلب را کاملاً روشن مینماید .  
در کتاب مستطاب " ایقان " این بیانات مبارکه صادر قولیه  
عزیزان :

" . . با احدی در امری افتخار ننمودم و بنفسی برتری نجستم مع هر  
نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهر و انان و رفیقی بغایت بردبار  
و رایگان با فقراء مثل فقراء بودم و با علما و عظماء در کمال تسلیم  
و رضا . . " اتمهی

## حکایاتی از حیات مبارک قبل از عزیمت به بغداد

۱- روزی جمال مبارک در عنفوان جوانی در مجلس میرزا نظرعلی حکیمباش که نزد محمد شاه اعتبارش از حاج میرزا آقاسی بیشتر بوده تشریف داشته اند بیان حکیمباشی باینجا رسیده که سلسله اقطاب و مسند عرفان بمن منتهی شده و حالا بمقامی از استغنا واصلم که اگر بایند و بگویند پیغمبر آخر الزمان دم در ایستاده اند ایداً در حالت من تفاوتی پیدا نمیشود حاضرین همگی سر تکان میدادند و بلی بلی میگفتند جمال قدم فرمودند جناب حکیم من از شما يك مطلب استفسار میکنم و استدعا دارم حق واقع را بیان فرمائید اگر در این حین بختت پرده بدون اذن شما بلند شود و میرغضب سلطانی باشمشیر برهنه داخل مجلس شود و رو بشما آورد آیا حالت شما تغییر میکند یا نه ؟ حکیم بعد از تأمل گفت بلی تغییر میکند فرمودند پس آن حرف حرف شما نبود .

۲- در بدست عدّه احبّا هشتاد و یک نفر بود و جمیع آنان از بوم و زود تاروزیکه متفرّق شدند میهمان جمال قدم بودند و واحدی مأذون نبود که از خودش وجهی بمصرف رساند .

۳- در آمل ماء مورین حکومت جمال مبارک و چند نفر از اصحاب را توقیف کرده بودند و میخواستند مآباًقر و حاج میرزا جانی و میرزا یحیی را چوب بزنند جمال مبارک فرمودند آنها همراهان منند و تقصیری ندارند جریمه همه آنها بر من است و عوض همه آنها مرا چوب بزنید . "جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک خون جاری شد (۱)

(۱) از خطابه مبارک در یاریس

۴- عباس نوکر جناب حاج سلیمان خان شهپر که شمع آجین و شهید شد. اشخاص را شناخته و آشناخته به باهی بودن متهم مینمود هرکس را نشان میداد و میگفت که در منزل مخدومش سلیمان خان دیده راست یاد ریخ برتبه شهادت میرسانند و یا بعد از اخذ مبالغی گزاف آزادش میکردند این شخص با صرار حکومت چند بار بحبس انبار رفت تا در باره جمال مبارک نیز شهادت دهد و هیکل انور را شریک توطئه سوء قصد به ناصرالدین شاه جلوه گرسازد و با و مکررتلقین کرده بودند که اگر چنین شهادتی بدهد مادر شاه با و خلعت فاخر خواهد داد و او را - امین خلوت خود خواهد کرد اما او چون بحضور مبارک میرسید ابتدا چشمها<sup>ی</sup> خود را میمالید و چند دقیقه بدقت بچهره مبارک نگاه میکرد بعد قسم یاد مینمود که هرگز این شخص را ندیده است .

( است تمام این فقرات اقتباس و تلخیص از نوشته های جناب نبیل زرندی )

۵- وقتی جمال مبارک را از زرگنده شمیرانات بسپاه چال طهران میبردند درین راه از هر طرف مورد اهانت و شماتت تماشاچیان قرار داشتند و مردم متعصب و جاهل سنگ و چوب و آنچه بدستشان میآمد بسوی ایشان پرتاب میکردند پیرزنی که پاره سنگی بدست داشت از میان جمعیت خارج شد و ما مورین را قسم میداد که بمن هم فرصت بدهید تا بثواب برسیم جمال قسم بفرایشان فرمودند بگذارید این پیرزن هم بمقصودش برسد .

( اقتباس از جناب نبیل )

۱۳- حضرت عبدالبهاء در یکی از ابواب که در مکاتیب جلد سوم صفحه ۴۰۷ بچاپ رسیده بیانی میفرماید که خلاصه و مضمون آن چنین



است :

وقتی جمال قدم سفر اول در عراق تشریف داشتند جوانی بنام  
 عبد الوهاب که از موءنن ثابتین بود در این سفر بلاقای مبارک فائز شد  
 و استدعای هدایت پدر خودش را که عبد المحمّد نام داشت نمود . همینکه  
 عبد المحمّد بحضور جمال قدم مشرف شد بایمان فائز گردید .  
 و وقتی جمال مبارک بطهران مراجعت فرمودند بمیرزا عبد الوهاب  
 فرمودند که چون توتنها پسر هستی باید نزد پدرمانی و آن چنان است که  
 بامن همسفر باشی ایامی از مراجعت جمال مبارک بطهران نگذشت که  
 عبد الوهاب بی تاب شد و صبر و قرار از کف بداد پدر فرمود ای پسر هر چند  
 من آنی دوری ترا تحمل نتوانم کرد ولی نمیتوانم مانع شور و وله توشوم  
 فوراً عزم طهران کن آنجوان شادان و خندان وارد طهران شد و بمجرت  
 و رود دستگیر و در سیاه چال بزرگ زنجیر رفت و بلاقای جمال قدم رسید  
 بعد از چند روز میر غضب بزدان آمد و عبد الوهاب را بقتلگاه دعوت کرد .  
 آنجوان نورانی برخاست و در پیشگاه حضور رقصی در نهایت سرور نمود  
 بعد دست مبارک را بوسید و با احتیاط مسجون رسم وداع بجای آورد و بقربا  
 عشق شتافت . وقتی این خبر بگوش پدر رسید سجده شکر بجای آورد و از  
 شهادت پسریدرگاه خداوند اکبر سپاسگزاری نمود .

۷- حضرت عبد البهاء میفرمایند :

" یومی از ایام سجن جمال مبارک من خیلی اصرار نمودم که بحضور مبارک  
 مشرف شوم آخر مرا با غلامی بحضور مبارک در محبس فرستادند و چون فراشها  
 محلّ حبس مبارک را نشان دادند مرا بدوش خود برد دیدم محل سرازیری  
 بسیار تارک بود دوپله از درتنگ محقری پائین رفتیم ولی چشم جائی را

نمیدید در وسط پله یکمرتبه صدای مبارک بگوش رسید فرمودند اورا  
 نیاورید لهذا مرا مراجعت دادند بیرون نشستیم و منتظر نوبت بیرون  
 آوردن محبوبین بودیم یکمرتبه جمال مبارک را بیرون آوردند در حالیکه  
 با چند نفر هم زنجیر بودند چه زنجیری که از شدت سنگینی بصعوبت حرکت  
 میدادند آنحال خیلی محزن و مؤثر بود " .  
 آن حضرت عبدالبهتاء میفرمایند :

" در ایام طفولیت در سن 5 یا شش سالگی جمال مبارک خوابی دیدند  
 و از برای والدشان بیان فرمودند . . . زویای جمال مبارک این بود که در عالم  
 خواب در باغی تشریف داشتند ملاحظه فرمودند از اطراف طیور عظیم الجثه  
 بر سر مبارک هجوم داتند و لکن اذیت نتوانند برسانند بعد بدریا  
 تشریف بردند و شنا میفرمودند این طیورها و ماهیان دریا جمیعاً هجوم  
 بر سر مبارک نموده اما اذیتی نمیرساندند والدشان شخص شهسوری از  
 محترمین و منجین حاضر نمود و سؤال از تعبیر خواب کردند گفت  
 این زویا دلیل بر این است که این طفل مصدر امر عظیمی خواهد شد و جمیع  
 رؤسا و بزرگان عالم بر سر این طفل مانند مرغان و ماهیان هجوم خواهند کرد  
 و لکن ضرری نخواهند رسانید و او برکت غالب میشود . . . " .

۹- حضرت بهاء الله قبل از ظهور حضرت اعلی در طهران تشریف  
 داشتند و گاهی ایام تابستان در مرغ محله شمیران بسر میبردند و بنا به تکرار  
 نور تشریف میبردند حضرت عبدالبهتاء حکایت فرموده اند که جمال مبارک  
 یکسال در فضل تابستان در مرغ محله در باغی با اسم باغ حاجی باقبر  
 در غمازنی که تنه طبقه داشت و مسلط بر دریاچه بود مسکن گزیدند  
 و وسط دریاچه تخت بزرگی از سنگ قرار داشت و در وسط آن تخت

سراپرده افراشته بود و اطراف تخت در باغچه قرب یکصد و پنجاه نفر  
از احباب مجتمع میشدند همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را میفرمودند .

۱۰- در سیاه چال طهران که جمال مبارک مسجون بودند

روزی از طرف ناصرالدین شاه مقدار زیادی کباب از گوشت گوسفند برای  
زندانیان آوردند احباب منتظر اجازه جمال مبارک بودند ایشان فرمودند  
که اصحاب دست بکباب نزنند همه بجز سید حسین قمی اطاعت نمودند  
وسهم خویش را بر زندانیان بخشیدند و آنها را خوشحال کردند .

۱۱- جمال قدم در اطراف طهران دهی داشتند بنام قوچ حصار

که آب و هوای خوبی داشت روزی حاج میرزا آقاسی صدراعظم از آن ده گذ  
وفریفته آن قریم گشت و از جمال مبارک خواست که ده را با بفروشند  
فرمودند اگر مال من تنها بود هیچ اهمیت نداشت آن را بشما میدادم زیرا  
من بد نیای فانی دبستگی ندارم تمام عالم در نظر من پست و بی مقدار است  
چه رسد باین قریه ولی جمعی که بعضی از آنها صغیر هستند با من شریکند  
شما با آنها مذاکره و رضایتشان را جلب کنید اگر قبول کردند مطابق میل شما  
عمل خواهد شد صدراعظم از این جواب خوشش نیامد و با جمال مبارک  
بیشتر از پیشتر بمخالفت برخاست

( اقتباس از جناب بیگل )

۱۲- حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" والدۀ جمال مبارک تمامت تعلق را بایشان داشت بدرجۀی که  
آرام نداشت و از حالات جمال مبارک حیران بود مثلاً میگفت اهدا این  
طفل گریه نمیکند و اهدا ششونیکه از اطفال شیرخوار دیگر صادر میشود از این  
طفل مشاهده نمیگردد از قبیل فریاد و فغان و گریه و زاری و بیتابی و بیقراری .... "





۱۷ " جمال مبارك براثر ضدمات وارده در سیاه چال طهران بسیار ضعیف شده بودند و نمیتوانستند غذای سنگین میل کنند ما دریم از این رهگذر بسیار نگران و ناراحت و همیشه در فکر تهیه خوراک مناسب برای جمال مبارك بودند تا آنکه روزی در عرض راه موفقیت حاصل شد و آمدند و چون بکاروان سر رسیدیم و بارانداختیم از آن آرد حلوا پختند ولی از سوء اتفاق در تاریکی شب بجای شکر نمک ریخته بودند که دیگر قابل خوردن نبود "

(از خاطرات حضرت ورقه علیا - اقتباس از کتاب شاهراه منتخب)

### حکایاتی از حیات مبارك در ایام اقامت در بغداد

۱- یکی از احباب بنام حاج موسی در بغداد بدون اطلاع احدی چند شبانه روز در اطاق تنها روزه گرفت و لب بطعام نیالود چون مشرف بموت شد جمال مبارك یکی از خدام را با ظرفی پراز شیرینی بسراغ او فرستادند و امر فرمودند که باید افطار کند و روزهاش را بشکند خادم وقتی باورسید که در حال نزع بود او را بتدریج از ایحال خارج کرد و امر جمال قدم اجرا شد • بعد ها هیکل انورا حباب را از اینکارش دیدا منع فرمودند •

(اقتباس از جناب نبیل زریبندی)

۲- یکی از اصحاب اولیة حضرت نقطه اولی بنام حاج معتمد تقی در نریز گرفتار اذیت و آزار اشرار شد بقدری او رازده بودند که یارای حرکت نداشت بهر زحمتی بود از نریز خارج شد و در دوسه منزلی بیرون شهر • مانند جسد بیجان بجواب رفت •

این است حکایتی که خودش نقل کرده است :

در عالم رویا جمال قدم را زیارت کردم با آنکه ایشان را ندیده بودم ولی یقین داشتم که خود شانند و میدانستم که در بغداد تشریف دارند سر بر قدمشان نهادم فرمودند من ترا حفظ کردم که با آنهمه صدقات زنده بمایی محزون مباش و نزد من ببغداد بیا عرض کردم نه خرجی دارم و نه طاقت پیاده رفتن فرمودند تو گل که داری عرض کردم همیشه خود را متوکل علی الله میدانسته ام . در این حین از خواب بیدار شدم با حیرت فوق العاده دیدم کاروانی دزکنار همان نهری که من بخواب رفته ام بارانداخته اند معلوم شد زواری هستند که از کرمان بکربلا برای زیارت میروند در میان آنان پیاده نیز بسیار بود ناگاه شخصی از چادری بیرون آمد و سمت من روانه شد و بمن گفت با من بیا حیرت زده برجای ماندم ولی آن شخص دوباره همین دستور را تکرار کرد دنبال او رفتم و چادر داخل شدم مردی خوش سیما که چند نفر نیز در حضورش بودند با احترام من بها خاست و مرا پهلوی خودش نشاند و گفت دیشب حضرت امام حسین علیهما السلام را در خواب دیده ام و شخصی را با همین قیافه و مشخصات و علامات که الآن در تومی بینم بمن سپرده و فرمودند که این حاجی میهمان من است تا کربلا پیش تو باشد و لهذا تو تا کربلا میهمان منی خلاصه این مرد متشخص مرا با خود حرکت داد و حتی از اسم و رسم من هم جوپا نشد و مرتب تکرار میکرد که امام علیه السلام همین ترا بمن نشان داده و تاکید در میهمان نوازی فرموده است . با این حال بغداد رسیدیم گفتم من اینجا از شما جدا می شوم . گفت باید تا کربلا با من باشی گفتم همان وجود مبارکی که مرا بشما سپرده بخواب منم آمده و مرا ببغداد دعوت فرموده است و لهنذا من در بغداد میمانم و بکربلا میآیم . میزبان رنگش پرید و بالحنی معذرت آمیز

گفت راستش را بخواهی حضرت امام حسین بمن فرمود که شمارا تا بغداد  
همراهی کنم و با من بکمال محبت و داع کـــرد .

چون بحضور جمال قدم مشرف شدم همان هیكل مبارکی را که در خوا

دیده بودم زیارت کردم و مورد عنایات لایهایه قرار گرفتم .

سوره صبر بافتخار همین حاج محمد تقی نازل شده و او در او خراپام

اقامت جمال مبارک در ادرنه در آن مدینه صعود نموده است .

( اقتباس از جناب نبیل )

۳- جناب کلیم این واقعه را برای جناب نبیل حکایت فرموده است:

بتحریر مخالفین و متعصبین یک دسته از کردهای شیعه بغداد به بیت

اذیت و آزار جمال قدم به بیت مبارک میروند و چون وارد محوطه میشوند

بدون تعارف و سلام و کلام دست بر قبضه شمشیر کناردیوار میایستند .

جمال قدم یکی از آنان را مخاطب ساخته میفرماید بنظر شما آنهایی که در

صحرای کربلا حضرت سید الشهدا را محاصره کرده و قصد شهادت ایشان

و صاحبان را داشتند بخدا و رسول معتقد بودند یا نه ؟ شخص مخاطب

جواب داده معلوم است که بیدین بودند چونکه اگر مسلمان و معتقد بخدا

و رسول میبودند فرزند پیغمبر و آل و صاحبش را شهید نمیکردند

و عترت رسول الله را با سارت نمیردند . جمال قدم فرمودند پس بنشینید

تا من مفصل از برای شما این مطلب را بیان کنم . چون حضرات نشستند

فرمودند شیعه و سنی هر دو معتقدند که چون حضرت امام حسن امر

خلافت را بمقتضای مصلحت وقت بمعاویه واگذار کردند و مصالحه واقع شد

معاویه در همان سال پسرش یزید را ولیعهد خود کرد و با اوصییت نمود که

بعد از من با حسین بن علی مد اراکن و متعرض او نشو و ولی غلام را بزدل و بخشش



از خودت را فی نگاه دار تا هر چه بخواهی بحکم کتاب و سنت رسول اجرا کند چه اگر آنها نظرشان صرف دین بود از علی که پسر عم و داماد رسول الله بود و از حسن که فرزند فاطمه و بنیره<sup>۱</sup> پیغمبر بود دست برنمیداشتند و متابعت مران میکردند . چون معاویه ازدیاریافت یزید برخلاف وصیت پدر با اول کسیکه تعرض کرد حسین بن علی بود و حاکم مدینه نوشت که از آنحضرت بیعت بگیرد و الا سر حضرت را برایش بفرستد حاکم مدینه به حضور حضرت مشرف شد و مطلب را عنوان کرد حضرت اعتنا نفرمودند حاکم از خوف بنی هاشم نتوانست تعرض کند و تفصیل را بیزید نوشت یزید سیصد نفر از علمای که پدرانشان از صحابه رسول الله بودند جمع کرد و بعد از بذل و بخشش های بسیار از آنان فتوی خواست که آیا نفسیکه با امام زمان مخالفت کند و سبب تفرقه اسلام شود حکمش چیست ؟ همه نوشتند و فتوی دادند که چنین نفسی از مفسدین فی الارض است و قتلش واجب<sup>۲</sup> و خوشن مباح است اکثری از علما باینهم قناعت نکرده شهادت دادند که حضرت سید الشهداء تارك الصلوة و مانع الزکوة است این است که در زیارتشان این فقرات ذکر شده : " اشهدُ بانَّک اقامت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر " چون این است شهادت تمام شد یزید آن را پیش ابن زیاد فرستاد و در مسجد کوفه خطیب آن فتوی را بالای منبر خواند و نخستین نفسیکه بقتل حضرت قیام کرد شمر ذی الجوشن بود که از غایت زهد و ورع خوار از سر راه مسلمانان بر میداشت که بیای کسی بخلد و هفتاد صف جماعت برای نماز در عقبش بسته میشد و سرداری سپاه را عمر بن سعد و قاص که معروف بعلم و تقوی بود قبول کرد و همین او اول کسی بود که بخیمه حضرت تیرانداخت و گفت در قیامت شهادت دهید که نخستین

شخصی که بخیلما خارج از دین تفریق تاب کرد من بودم و باین ترتیب حضرت  
 را بکمال مظلومیت شهید کردند و گفتند اِنَّ الْحُسَيْنَ تَجَاوَزَ عَن دِينِ جَدِّهِ - و  
 قُتِلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ - حضرت کرد هنا حالشان مقلوب شد و شروع بگریه  
 کردند و هفتگی از جا برخاسته زانوی مبارک را بوسیدند و گفتند مثل ما مثل  
 حرّ ریاحی است که ابتدا بقتل سید الشهدا کمر بست و بعد نادم ویشیمان  
 شد و اوّل کسی بود که در راه حضرت جان باخت • همگی بکمال اخلاص و خصو  
 از محضر مبارک اجازة مرخص خواسته مراجعت نمودند •

یک روزی یکی از ملازمان سفارت ایران در بغداد بحضور جمال قدّم  
 مشرف شد و عرض کرد که دیروز چند نفر از اشرار ایرانی را که بدولت خیانت  
 کرده اند گرفته ایم یکی از آنها اظهار کرد که از مخلصین و موّمنین شماست و ما  
 نظر با احترام شما تا خال با او کاری نداشته ایم و اینک میخواهیم بدایم تکلیف  
 ما با او چه خواهد بود جمال مبارک فرمودند احدی در عالم بمن نسبت ندارد  
 مگر کسایکه در اعمال و اقوالشان بمن اقتدا کنند بنوعیکه اگر جمیع اهل عالم  
 بخواهند آنان را از راه راست اخلاق حسنه و اعمال پسندیده منحرف کنند  
 نتوانند و هیچکس به آنان چه در آموزش دولت و چه در مسائل دیانت ایرادی  
 وارد ننماید و بعد بجناب کلیم که در حضور مشرف بود اشاره نموده فرمودند  
 این میرزا موسی برادرایی واقعی من است و از کودکی تا حال با من بوده اگر او با منی  
 که منافی دین و دولت است قیام کند و بر شما ثابت شود اگر او را تنبیه و سیامت  
 نکنید من از شما ناراضی خواهم بود شما هم نباید شفاعت احدی را در باره او  
 قبول کنید این میزان است نه آنکه هر کس هر عمل قبیحی که میخواهد مرتکب  
 شود و خود را بمن نسبت دهد و شما هم از او قبول کنید • ملازم سفارت بکمال  
 خضوع از محضر مبارک مرخص شدند • ( اقتباس از جناب نهیض )

۵- جمال مبارک هر روز صبح بعد از صرف چای بقهوه خانسه  
 عبد الله که در سمت شرقی جسر بغداد قرار داشت تشریف میبرد نزد  
 وگاهی هم بمزرعه و ششاش در نیم فرسخی جنوب بغداد میرفتند. جناب  
 کلیم این مزرعه را که شعبهئی از شرط آن را آبیاری میکرد اجاره نموده  
 و عریضهئی برای جمال مبارک ترتیب داده بودند که آنجا جالس میشدند  
 و گاهی هم در وسط مزرعه خیمه میزدند و اهل بیت مبارک هم میرفتند  
 در این اماکن بسیاری از نفوس مؤمن و غیر مؤمن بحضور جمال قدم مشرف  
 میشدند و از بیاناتشان استفاده میکردند .

۶- روزی جمال مبارک درین راه از کاظمین بغداد فرمودند  
 جماعت شیعه چقدر در ورا آداب هستند که با وجود اعتقاد بحدیث  
 الْمُؤْمِنُ حَسْبُ فِي الدَّارَيْنِ بادهان بدو که بسیر و بیابان آلوده است و بالباس  
 نامیز با ماکن متبرکه میروند ما از روائح غیر طیبه آنچنان متأثر میشدیم  
 که به بیان آید شجاع الدوله میگفت احترام شما نسبت بائمه هدی فوق  
 تصور است .

بعد فرمودند روزی بمسجد قمری (که در کنایه شرط نزدیک بیت مبارک  
 است) وارد شدم دیدم شخصی بتلاوت یکی از سوره های قرآن مجید  
 مشغول است و اسرار الهی را بیست و حجاب افشا می نماید خواستم منعش  
 کنم دیدم نه گوینده ملتفت است و نه شلویده و آن ر حقیق مختم با آنکسته  
 همیشه در دست مردمان است باز همچنان مختم است که احدی آنرا  
 مسن نموده الا المطهرون و نفسی رائحه طیبه اش را استشمام نکرده الا  
 الْمُقَرَّبُونَ . امام مسجد در آنجا از من سؤال کرد که شما از کدام شهنت  
 و دیارید گفتم شهر من عمار نام دارد پرسید چگونه شهری است گفتم :

لا زال شموئسها مشرقات و بند و رها طائعات و نُجُومها لامعات اراضیها  
مُخضرات و انهارها جاربات و اشجارها شعرات و ازهارها زاهرات و نِعَماتها  
دالمنات و آلائها باقیات امام مسجد متحیر شده گفت ماتا بحال اسلم  
چنین شهزری را باین اوصاف تشبیه بودیم کاشن ما هم از اهل آن شهر بودیم  
من دیدم که از غایت سادگی گمان نمود که چنین شهزری واقعا در روزی  
موجود است .

این امام مکرر پیش ما می آمد آدم سائس بود و در علوم ظاهره مسلّم  
و نامش عبد السلام و در مد رسه شیخ عبد القادر تد ریس میکرد با او قرار دادیم  
که صبح و عصر با غصن اعظم ملاقات و در مسائل علمی مذاکره نمایند روزی ذکر  
کرد که من سی سال است بتحصیل و تد ریس مشغولم باز در وقت سنووال اشخاص  
باید بکتاب رجوع کنم ولی فرزند برومند شما نکاتی بیان مینماید که فکر من با آنجا  
نرسیده است فرمودید فطرت غصن اعظم حاکی از فطره الله است غصن  
اعظم باندک توجهی علوم و صنایعی را ادراک مینماید که دیگران نتوانند  
نمود چنانچه حضرت اعلیٰ با آنکه فقط چند صفحه مشق فرمودند خطشان  
با این خلوت است و چند روزی در مکتب بودند ولی آنچه علوم الهی  
از قلب مبارکشان جاری شده این است که غصن اعظم بمحض استماع  
بعضی از علوم ظاهره چنان شدند که هیچ عالمی را اقتدار مقابله با ایشان  
نیست .

(این فقرات کلاً اقتباس از جناب نبیل است)

۷- جمال مبارک بهممه مردمان عنایت و مرحمت داشتند علی الخصوص  
بنفوس فقیر و محتاج لطف و توجه مخصوص میفرمودند و بعجزه و ایتمام و مساکین  
هدایا میدادند و هنگام مرور از گذرها بفقرا اکرام مینمودند از جمله ببرزسی



شدیدند .  
 ۱۰ - روزی جمال قدم هنگام غروب بخانه شی که میکن جناب

نبیل زندی و جمعی از احباب و روبروی بیت مبارک واقع بود بحیادت تشریف  
 بردیدن اطباقی بود خالی از هرگونه اثاث و لوازم زندگی . جمال مبارک فرمودند  
 این خانه بسیار با صفاست و نزد من برقصور عالی پادشاهان روی زمین ترجیح  
 دارد چه که دوستان الهی در این محل پادشاهان فارغ بذکر حق مشغولند .  
 ( این فقرات اقتباس از جناب نبیل است )

۱۱ - در حبهوه اضطراب و انقلاب بغداد . جمال مبارک روش غادی  
 خود را تغییر دادند و ضرر روز با آقا میرزا محمد قلی کنار دله تشریف میبردند  
 و هر قدر را حبا عرض میکردند که مردم در هیچانند اعتنا نمیفرمودند تا آنکه  
 روزی در بیرونی مشی میکردند و نفر از منافقین که باطناً با علمارابطه  
 داشتند و ظاهراً آدعای محبت میکردند مشرف شدند چند نفر از احباب  
 هم حاضر بودند جمال مبارک خطاب با احباب فرمودند علماء هم  
 مجاهدین را از نجف و کربلا خواسته اید که با ما جهاد کنید بعد رو بآند و نفر  
 کرده فرمودند وَاللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ د و نفر بیشتر نمیفرستم که آنها  
 را تا کاظمین بد و انبند .

( از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهائم )

۱۲ - شیخ حسن زبوزی از مؤمنین اولیه با مرحضرت اعلی بکر بلارفت  
 زیرا با و فرموده بودند که تو باید بکر بلابروی و در آنجا ساکن شوی تا چشم خود  
 جمال حسین موعود را مشاهده کنی در آن حین مرا نیز بنیاد آور شیخ حسن  
 د و بکر بلابشغل کتابت اشتغال داشت روزی نزدیک باب داخل حرم  
 حضرت امام حسین بزبارت مشغول بود که برای اولین بار چشمش بنجمال

مبارک افتاد هیکل انور بالطف ومحبت مخصوص باو ترجمه نموده در حالیکه دست او را گرفته بود ند فرمود ند میخواهم امروز تراد رکبلا به با بی بودن شهرت دهم وصحبت کنان با واقدم میزد ند ناگهان فرمود ند شکر کن خدارا که در رکبلا ندی وچشم خود جمال حسین موعود را مشاهده نمودی شیخ حسن با سرور و حیرت موفور بیان حضرت رب اعلی را بیاد آورد و از شدت شادی و مسرت سر از یا نیشنا خست .

( اقتباس از جناب نیرعلی )

۱۳- "حضرت ورقه علیا فرموده اند که آسیه خانم مادر عزیز ما برائ بلایا و مصائب وارده نحیف و ناتوان شده بودند و از عهده کارهای سخت بر نمیآمد ند و این حالت جمال مبارک رافوق الحد متاثر میساخت و ایشان گاهی برای کمک بمادرمان در پخت و پزیشغصا شرکت میفرمود ند . عموئی ما جناب کلیم هم در جمیع احوال مساعد و معاون و تسلی دهنده ما بود ند "

( اقتباس از کتاب " شاهراه منتخب " )

۱۴- وقتی جمال مبارک در کوه های سرگلو در سلیمانیه تشریف داشته اند یکی از اطفال خانقاه را که بدرس و مشق اشتغال داشته روزی در حال گریه در محبرمی بینند سبب را میپرسند عرض میکند امروز معلم بهممه اطفال سرمشق داده و مرا از نزد خود رانده است فرمود ند کاغذ و قلمت را بیا تا من بتوسر مشق بدهم چون نوشتند آن طفل سرمشق را بهمه نشان میداد اینخبر در سلیمانیه منتشر شد و خط مبارک دست بدست میگشت و زبسان گل بهدج و ثنا ناطق بسود .

( اقتباس از جناب نیرعلی )

ساعت ۱۰ - ایام جمال مبارک در بغداد بطور کلی بدین نحو سپری میشود :  
صبح ها در اندرون چای میل میفرمودند . و بعد بیرون تشریف میآوردند و در  
بیرونی که یک اطاق مخصوص برای پذیرائی داشت جالس میشدند و گاهی  
هم در حال مشی و خرام بودند و در آن محل احتیاء مشرف میشدند و غالب  
اوقات یکساعت و بعضی روزها نیمساعت در بیرونی توقف میفرمودند و بعد  
بقهوه خانه سید حبیب عرب در بغداد که کهنه تشریف میبردند و جمعی از  
وجه اهالی و طالبان دیدار جمال مبارک با آنجا میشتافتند و دقایقی در  
محضر مبارک بوده و از بیانات هیکل اطهر استفاده میکردند و در فراز  
احتیاء همیشه در محبت مبارک بودند و مقصود اصلی جمال قدم از تشریف  
بردن بآن قهوه خانه که محل اجتماع نفوس مهمه بود تبلیغ امر مبارک و صحبت  
با مردم در باره آئین آنها بود . سید حبیب صاحب قهوه خانه مؤمن نبود  
ولی فوق الحد در حضور مبارک خاضع و خاشع بود . بعد از ملاقات با نفوس  
که غالباً بیش از یکساعت بطول میانجامید از قهوه خانه به بیت مبارک  
مراجعت میفرمودند و عصرها نیز در بیرونی اخبار ابارحت را میدادند و  
مجدداً بقهوه خانه تشریف میبردند و غروب به بیت مبارک بر میگشتند  
و بعضی اوقات احتیاء و ساعت از شب رفته در بیرونی بیت مبارک مشرف  
بودند و بعد متفرق میشدند بجزا احتیاء گاهی اکابر علما و اشراف واعیان و  
اولیای امور بغداد هم بکمال خضوع مشرف میشدند ولی جمال قدم هرگز  
بمنازل آنان تشریف نمیبردند . اهالی بغداد از توضیح و شرح مسائل مشکله  
را بایشان رجوع مینمودند .

( اقتباس از خاطرات جناب استاد محمد علی سلمه )



## حکایاتی از حیات مبارک در موقع حرکت از بخداد با سلاهبول

۱- وقتی قافله مادر بین راه بدهی رسید شخصی که چارپا دارو  
 اهل شام بود بقافله ملحق شد جمال مبارک باو فرمود ندکه شب بیرون  
 از قافله نماند و در داخل استراحت کند زیرا راه پراز دزد است او غفلت کرد  
 و در خارج از قافله ماند نیمه شب قاطرهای او را قطع طریق بسرقت بردند  
 صبح که بنای حرکت شد و جمال قدم سوار کجاوه میشدند چارپا دار دامن  
 مبارک را گرفت و الحاح و التماس میکرد که من قاطرهای مرا از شما میخواهم  
 جمال مبارک فرمود ند کجاوه ها را برگردانید و بیوز باشی را حاضر کنی  
 بیوز باشی بحضور آمد جمال مبارک بسوکار آقا فرمود ند بیوز باشی بگو که باید  
 سه رأس قاطر این شخص را که دزدیده اند حاضر کنی و باو بدهی بیوز باشی  
 عرض کرد بچشم فی الحین مختارده یعنی کد خدا را طلبید چون آمسد  
 و شنید که قاطرهای این مرد را دزدیده اند گفت هر چه ما باو گفتیم داخل  
 دافره خیمه ها بشود و در حوزه جمعیت باشد قبول نکرد و باو هم گفته شد  
 که اینجا دزدگاه است دیگر ما تقصیرند اریم و مسئول نیستیم چندی پیش  
 در همین محل یکبار ابریشم عمریاشا والی بخداد را دزدیدند یک طاہور مسکر  
 نتوانست اموال مسروقه را پید کند حال ما چطور میتوانیم قاطرهای این شخص  
 را پید کنیم • جمال مبارک فرمود ند کلام عمریاشا در خودش نافذ بود  
 از حوزه خودش خارج نمیشد ولی امرن باید اجرا شود تا حال امری نکرد ام  
 که اجرا نشده باشد باز مختار بحجزولا به از این ما موریت معذرت خواست  
 جمال قدم بیوز باشی فرمود ند با این مختار بطرف قلعه ماردین روانه شو  
 ما هم از عقب میآئیم بیوز باشی اطاعت کرد و با مختار بطرف ماردین شتافت

وبامر جمال مبارك تمام قافله بان سمیت حرکت کرد اما بنه وسراپس رده  
جمال قدم بدیار بکس رفت و آنجا منتظر قدم مبارك شدند . نزدیک  
ماردین بیرون دروازه باغ بسیار بزرگی بود جمال قدم فرمودند ماهمه  
باین باغ وارد شویم از قضا نام آن باغ از قدیم الایام فردوس بود هشت روز  
در آن باغ توقف فرمودند پاشا و طاہور آغاسی وقاضی ومفتی وهمه بزرگان شهر  
بملاقات آمدند جمال مبارك فرمودند سبب آمدن ما اینجا این است که  
از این مکاری شامی سه رأس قاطر زدیده اند این قاطرها باید پیدا  
شود حضرات همه عذرا آوردند که اینجا زدگاه است و خیلی مشکل است که  
اموال مسروقه پیدا شود ما قیمت قاطرها را میدهیم فرمودند اگر هر کدام  
یکصد لیره هم بدید قبول نمیکم اگر شما عاجزید من الان باسلامبول  
تلغراف میزنم و از آنجا حل مسئله را میخواهم چون حضرات دیدند  
چارهئی ندارند از هرسوسوارهای روانه کردند و تا مکید شدید در تعقیب  
نمودند سوارها مسافت هشت روز را در چهار روز طی کرده وقاطرهارا آورده  
تسلیم کردند . چاریاد ارشامی قاطرهارا تسلیم گرفت و بانهایت خضوع  
وخشوع وشکرگزاری مرخص شد . جمال مبارك بما مورین وروسای آنسان  
انعام واکرام فرموده از ماردین بدیار بکس عزیمت نمودند . در دیار بکس  
هم هشت روز توقف فرمودند پاشای آنجا خیلی بجمال مبارك اخلاص  
داشت و هر روز با ما مورین حکومت بحضور میرسید .

( اقتباس وتلخیص از خاطرات آقا حسین آشچی که از بغداد تبار )

اسلامبول همراه جمال مبارك بوده است )

۲- بین راه در سیواس شیخ از مشایخ طریقت مشرف شد که

فارس میدانست و اشعار مثنوی میخواند جمال قدم چون او را مایل باشعبار

مثنوی دیدند يك حكایت منظوم مثنوی را بتمایها برای او از حفظ خوانند  
با آنکه دیده نشده بود که جمال مبارک مثنوی بخوانند یا کتاب مثنوی  
در حضور مبارک باشد متجاوز از شصت بیت خواندند شیخ بسیار منقلب شد  
و مورد عطا یای ظاهرو باطن گردید و بسرور تمام مرخص شد \*

۳- در یکی از شبها که قافله مبارک از میان جنگلها میگذشت يك جفت

صندوق که نوشته جات و اشیا مهم داشت با قاطری که آن صندوق بر پشت  
او بود مفقود شد حضرت غصن اعظم از جمال قدم اذن گرفته با چند سوار  
در آن شب تار برای تفحص روانه شدند \* جلودار میگفت من از قاطر خودم -  
صرف نظر کردم اینجا جایی نیست که مال گمشده پیدا شود اما حضرت  
غصن اعظم بسواران فرمودند باید این مال پیدا شود ما متولاً علی اللّٰه  
ازیرا همه در جنگل حرکت میکنیم و چند دسته تقسیم و متفرق میشویم و  
بجستجو میپردازیم هر کس مال را پیدا کرد بصدایاروشن کردن آتش دیگران را  
خبر کند \* هنگام طلوع صبح قاطر را یافتند و نزد يك ظهر یکدال سرور با قافله  
پیوستند \* جمال قدم فرمودند اینکار غصن اعظم شبیه کار من بود که وقتی  
در ریاضین کوه ماردین چند قاطر از جلودار بسرقت رفت و او دامن مرا گرفت و -  
گفت این محل جایی است که اگر خزانه سلطان را ببرند ممکن نیست فلسی از آن  
پیدا شود ولی من یقین دارم که اگر شما اراده کنید میترا نید مال را بمن برسانید  
چون ماصدق نیت آیمرد را دیدیم گفتیم مطمئن باش تا مال تو پیدا نشود ما  
از اینجا حرکت نخواهیم کرد و همانوقت باغ فردوس ماردین نقل مکان کردیم  
و حکام پیغام دادیم که حقیقت حال این است که ما بصاحب مال و سده  
داده ایم که تا قاطرهای او پیدا نشود ما از ماردین حرکت نکنیم حاکم  
مضطرب شد گفت آنچه قیمت آنهاست ما زیاد تر میدهیم و شما از یافتن و گرفتن

عین مال منصرف بشوید چه که در میان چارراه آن مال ازین رفته و آن محل  
دزدگاه غریبی است و امکان عقلی ندارد که عین مال وصول شود گفتم حرف  
همان است که گفته شد باید عین مال بصاحبش برسد روز سوم عین مال را  
آورده بدست حلوی آوردند و شهرت یافت که این شخص ایرانی معلوم  
نشده بود و چه نفوذی داشت که مالی را که یافتن آن از قوهٔ رؤساء و وزراء  
خارج بود بصاحبش رسانید .

( اقتباس از جناب نبیل زرنودی )

### ایام اقامت در اسلامبول

در ایام اقامت در اسلامبول جمال قدم چند محل را بقدم مبارک مزین  
فرمودند من جمله جامع خرقة شریف، جامع سلطان محمد فاتح، مقبرهٔ ایوب  
انصاری و مانند آن . جمال مبارک در اسلامبول اکثر احوالیان در بیرونی بیست  
مسکونی شام و ناهار میل میکردند و اغلب اوقات احباب و اصحاب را برای صرف  
طعام دعوت میفرمودند . شبی قبل از عزیمت با درنه لوح مفضلی خطاب  
بسلطان عبدالعزیز صادر شد صبح همان شب شمسی بگ مهمان دار را احضار  
فرموده لوح را سر بسته با و دادند که بنه عالی پاشا صدراعظم برساند و بگوید  
که این لوح من عند الله است در خلی بجواب پیغام آنها ندارد . شمسی بگ  
لوح را رسانیده مراجعت نمود و جناب کلیم گفت نمیدانم چه نوشته بودند  
که عالی پاشا محض ملاحظه رنگش پرید و گفت این خطاب مثل آن است که  
سلطان مقتدری بحقیقیرترین رعیت خود حکم کند و تعلیم دهد و من از سکیه  
حالت عالی پاشا را منقلب دیدم عقب عقب از مجلس بیرون آمدم . جمال مبارک  
فرمودند بعد از مطالعه آن لوح وزراء عثمانی آنچه با ما کردند چندان

بیحقی بودید و لکن آنان بظلم و اعتساف قیام نمودند .  
( اقتباس از جناب نبیل زرسدی )

### حکایاتی از دوران اقامت مبارک در ادرنه

۱- وقتی دستور باب عالی صادر شد که جمال قدم و عائله مبارک از ادرنه سرگون شوند و احبانهید استند که عاقبت آنان چه خواهد بود حاج جعفر که تصور کرد با صاحب اجازه همراهی نمیدهند. گلوی خود را با تیغ برید در همان هنگامه که عساکر اطراف خانه را احاطه کرده و غوغا و هیاهو از هر سو بلند بود این خبر جمال مبارک رسید فوری بعیادت او تشریف بردند معلوم شد که حاج جعفر از قبول دکترو بخیه گلو امتناع میورزد جمال قدم سراوراروی - زانوی خود شان گذاشتند و دست بسرو صورت او مالیده فرمودند بخون حضرت اعلیٰ قسم که من بهر جا وارد شوم ترا میخوام هم رقیقین کن که کلام من در و نمیشود حال حرکت شما مناسب نیست بگذارم حاله کنند و بهتر بشوی و بتوانی حرکت کنی من فوری ترا خواهم خواست حاج جعفر پس از حصول اطمینان تن بمعالجه داد .

۲- جمال مبارک موقع سرگونی از ادرنه بحاکم فرمودند که همه اصحاب باید با من باشند حاکم گفت حکم شاهانه را نمیشود بهم زد اراده سبیه و حکم سلطان است که آنان با شما نباشند فرمودند حکم حکم من است نه حکم شاهانه و همین آن پروتلفراف کن که اراده اراده من است وجهیح بایسد با من بیایند و حکم حکم من است . حاکم این مراتب را باب عالی تلفراف کرد جواب آمد که ایشان مختارند حاکم گفت مبلغیرا که دولت معین کرده برای مصارف چهار نفر است فرمودند جیره ما و مصارف معین مال تو مسا آن را

بتوبخشیدیم و خود مان مخرجمان را تحمّل میکنیم خدا میفرساند شمعها  
در فکر ما با تاید .

روزی یکی از همراهان بواسطه فوت پدرش گریان بود جمال قدم  
دست مبارک را بسرو روی او کشیده فرمودند پدر تو مرده بلکه در سبیل آلهی  
شهید شده من پدر تو هستم و هر وقت یکی از اصحاب در فراق جمال قدم  
زاری میکرد اشک مبارک برگونه هاشان جاری میشد و اگر کسی از همراهان از  
قافله عقب میماند یا خواش میربود و گم میشد جمال قدم از چهار طرف  
سوار بجستجوی او میفرستادند و تا پیدا نمیشد حرکت نمیفرمودند .  
( اقتباس و تلخیص از یادداشت های آقا حسین آشچی )

آ- روزی در اردنه نبیل اعظم که از سفر دراز برگشته بحضور  
جمال قدم مشرف میشود با او میفرمایند مرحبا بارک الله نبیل اغر شده  
و چشمهایش فرورفته دست قدرت الهی او را دستگیری نموده و باینجسا  
رسانیده است بعد خطاب بنبیل میفرمایند بیا این چای را بگیر و بخور  
تا روزی نیم حقه فربه شوی چند روز بعد جمال مبارک بخانه ثی که چند نفر  
از احباب آنجا سکونت داشته اند برای عیادت تشریف میبرند چون نظر مبارک  
بنبیل میافتد میفرمایند ماشاء الله نبیل خوب فربه شده مثل اینکه از نیم حقه  
مقرر تجاوز کرده است .

( اقتباس از جناب نبیل زرنندی )

### حکایاتی از حیات مبارک در سجن اعظم

اقتباس و تلخیص از خاطرات جناب مالمیری مؤلف کتاب تاریخ  
شهدای یزد

۱- در احوال تشرّف هروقت مطلبی داشتم قلباً عرض میکردم  
 و جمال قدم جواب عنایت میفرمودند از جمله مطالبی که میخواستم از حضور  
 مبارک سؤال کنم این بود که آیا مقامات ائمه قبل متفاوت یا مساوی بوده  
 و لکن هروقت مشرف میشدم این مطلب را فراموش میکردم تا آنکه پس از شش ماه  
 یومی از آیام که بقصد تشرّف بقصر هجی میرفتم در بین راه از عکاتاقصربخود  
 تلقین میکردم که حین تشرّف باز مطلب را فراموش نکنم و حتی وقتی از پله ها  
 بالا میرفتم مدام در این فکر بودم بختۀ صوت مبارک را شنیدم که فرمودند  
 مرحبا چون به بالا نظر کردم دیدم جمال قدم روی آخرین پله جلومد خصل  
 طالار قصر ایستاده اند فرمودند بسم الله و تشریف بردند چون بحضور  
 مشرف شدم و امر جلوس فرمودند و من سؤال خود را بکلی فراموش کرده بودم  
 در حین مشی لوحی با اسم من بفارسی نازل فرمودند در اثنای نزول مکت نموده  
 فرمودند ائمه من الله آمدند والله گفتند والی الله راجع شدند • بدین  
 ترتیب پس از ماه ها جواب سؤال من عنایت شد •

۲- یومی از آیام بحضور مبارک مشرف شدم فرمودند بنشین چون  
 نشستم بخادم الله فرمودند به آقا ظاهر چای بده خادم الله يك استکان  
 آورده بدستم داد چون گرفتم و نظرم بچهره جمال قدم افتاد دیگر هیچ  
 نفهمیدم همین قدر صدای مبارک را شنیدم که میفرمایند آقا ظاهر چای را  
 ریختی عبا را خراب کردی این عبا تا ایران لباس تست آنرا درست حفظ کن  
 ماهم در سفر سلیمانیه فقط يك پیراهن داشتیم وقتی بیانات مبارک بانتهی  
 رسید متوجه شدم که استکان چای روی فرش افتاده و نعلبکی دردست  
 من مانده و عبا و لباسم تر شده است • در مراجعت با ایران دزد ها تمام اشیا  
 مرا بسرقت بردند و فقط عبا برای من باقی ماند •

۲- روز دیگر هنگام صبح با جناب نبیل اعظم مشرف شدم جمال مبارک بخادم الله فرمودند به نبیل چای بده به آقا طاهر رنده به ~~بغداد~~ سؤال فرمودند صبح چای خورده اند؟ نبیل عرض کرد بلی فرمودند هر کدام چند پیاله؟ عرض کرد سه پیاله فرمودند چای پرسفید؟ عرض کرد چای نمسه فرمودند با نان خوردید یا ناشتا جناب نبیل عرض کرد من همیشه با نان میخورم ولی آقا طاهر ناشتا چای میخورد فرمودند ما چای پتزر سفید میخوریم اگر کسی خواست صبح چای بخورد یک پیاله آبهم ناشتا انداخته جافز نیست و اگر خواست تجاوز کند دو پیاله

آن اوقات من و جناب نبیل روزانه هر یک سه پیاله چای صرف میکردیم سه پیاله صبح و شش پیاله عصر بعد از آن بیان مبارک من چای راکم کردم و تا حال همیشه چای پرسفید استعمال میکنم .

۴- لباس مبارک در آن اوقات در زمستان عبارت بود از قبای برک سفید ولباده ماهوت و تابستان قدک نازک و چند عدد تاج برنگهای مختلف مجمله خاکستری و سبز خوش رنگ .

۵- روزی با جناب نبیل اعظم مشرف بودیم جمال قدم روی صندلی جالس بودند و ما هردو حضور مبارک ایستاده بودیم رو بمن کرده فرمودند يك شعر برایت بخوانم که از حکیم سنائیست :

هر چه بینی جز خدا آن بت بود برهم شکن  
هر چه بینی جز هوای آن دین بود در دل نگا

۶- شبی جمال مبارک در منزل جناب کلیم تشریف داشتند و در حیاط مشی میفرمودند من با سطل بهاغچه ها آب میدادیم پیش آمدند و دست بهر شال کمر من نموده با تبسم و مزاح فرمودند کمرت را شل بسته نی با بی باید کمرت را



محکم به بنسبت د .

۷- منزل من و جناب نبیل پهلوی خانه جناب کلیم در محله خان سوق ابیض بود چون من همیشه با تسبیح استخاره میکردم جناب نبیل تسبیح مرا گرفته بسقف آویخته بود که دست من بآن نرسد روزی من در منزل جناب نبیل مهمان بودم از قضا آنروز جمال قدم تشریف فرما شده از بیبل پرسیدند این تسبیح از کیست که اینجا جنس کرده ای ؟ عرض کرد تسبیح آقا طاهر است ضمن بعضی بیانات بمن فرمودند هر وقت در بزد تبلیغ میکنی اول با مبتدی از سرگذشت و تاریخ حیات انبیای قبل صحبت کن و کم کم راجع باین ظهور با آنها مذاکره نما .

( انتهای خاطرات جناب مالمیری )

۸- حاج میرزا حسن شاه آبادی اراکی حکایت کرده که از ایران با مشقت فراوان بارض اقدس میروید و در مسافر خانه عکامزل میکند چند نفر از احبای متمکن مصر نیز برای تشریف آمده بوده اند حاجی شلوار قدک و جوراب و صله دار و کلیجه کمری فقیرانه برسم دهاتیان آنزمان بتن داشته ولسی مصریان ملتس بلباسهای فاخر بوده و با حاجی بیجوشیده اند . روزی که جمال مبارک بزائرین اذن حضور عنایت میفرمایند حاجی دم در بحالت احترام میایستد جمال قدم خطاب با او میفرماید شما بیائید پهلوی من بنشینید او بحال تردید قدری مکث میکند دوباره میفرماید بیای اینجا پهلوی من حاجی دیگر توقف نکرده اطاعه لایلا مرپهلوی مبارک می نشیند . بعد از آنکه زائرین مرخص میشوند و مسافر خانه بر میگردد مصریها دور حاجی را گرفته و تا زمانیکه مرخص نشده نهایت محبت و احترام را نسبت باومجری میداشتم .

۹- عالیله خانم صبیئه حاج سید جعفر افغان در سن ۱۶ با والده شان

و چند نفر از حضرات افنان برای تشرف بحضور جمال مبارك بارض اقدس عزیمت و سعادت چنان با او یاری مینمایند که اغلب اوقات حین نزول آیات مشرف میشود روزی که باورقات مبارکه بصحبت مشغول بوده میگوید اسم من صغری است ولی من این اسم را دوست ندارم و چون این موضوع بعرض ساخت اقدس میرسد جمال مبارك او را عالیله میخوانند و در لوجیکه بافتخارش نازل میشود مشارالیه را بهمین اسم مینامند .

۱۰- روزی دیگر باز در ضمن صحبت باورقات مبارکه میگوید که آرزوی من چنان است که لوحی بخط جمال قدما و عنایت شود چندی نمیگذرد که لوحی بخط مبارك بافتخارش صادر و عنایت موفوره در حقیقت میفرمایند .

مواد ذیل اقتباس و تلخیص از خاطرات جناب حاج میرزا حبیب افنان است

۱۱- روز دهم ذیحجه سنه ۱۲۰۸ هجری قمری پس از اینکه کشتی ما علی الطلوع در ساحل حیفالنگرد اخت جناب منشادی حسب الامر مبارك بملاقات ما شتافت و پس از طی تشریفات گمرکی بسرپرده جمال قدما که در دامنه کوه کرمل افراشته بود هدایتمان کرد .

هنوز آفتاب نرزه و هوا فوق العاده لطیف و روخنوازه بود یکی از خدام حضور پرده را بالا گرفت و ما را بدرون خیمه دلالت کرد قامت رعناى جمال مبارك که در وسط سراپرده ایستاده بودند دیدگان ما را نوازش میداد هیکل انور روی مند رجالس شدند و ما را نیز امر بجلوس فرمودند من و سه نفر برادر دیگرم دروزانوروی زمین نشستیم میرزا آقا جان خادم الله پای سماورنشسته بسود و اسباب چای جلوش بود باود ستور فرمودند که بواردین چای بدهد سپس خطاب بما بیاناتی باین مضمون فرمودند :

گلهای گلستان حضرات افنان خوش آمدید خوش آمدید حرکت شما

از شیراز بسیار سخت بود اراده آلهی و همت جناب افغان سبب شد که بارض اقدس آمدید در بین راه در دریا خطراتی پیش آمد که حق حفظ فرمود ملاحظه کنید در چنین روزی چندین هزار نفر در مکه بین صفا و مروه مشغول ضروبه هستند و محبوب امثال در این ارض ساکن کل غافلند کل ذاهلند کل بیخبرند حاجی حقیقی شما هستید در این حین اشعار مولوی بخاطر مرسید که میگویند :

ای حاجی حج کرده کجائید کجائید معشوق درین جاست بیائید بیائید  
 آنا وجه مبارک بمانتوجه شد فرمودند عرفاهم در این مقام اذکاری دارند .  
 دوباره بخادم الله امر فرمودند که بما جای بدهد پس از صرف جای مرخص شدیم . خانه جنب بیت مبارک را در حیفای برای ما اجاره کرده بودند .

۱۲ - یک روز سه ساعت بعد از ظهر حاضر شدیم من تب شدید داشتم فرمودند تب کرده ئی و بلحن مزاج اضافه کردند که میوه این دیار تب است هر کس وارد میشود باید یک تبی بکند در محضر مبارک جای صرف شد عرق شدیدی کردم بنحویکه لباسم خیس شد فرمودند برو لباس را عوض کن دیگر تب نخواهی کرد مدت ۹ ماه که مشرف بودیم هیچ کسالتی عارض نشد .  
 در همین ایام بود که قضایای شهدای سبحة یزد در سال ۱۳۰۸ رخ نمود جمال مبارک از این واقعه بقدری متأثر و محزون بودند که نه روز تمام احدی اذن تشرف نیافت روز نهم احتبارا حاضر فرمودند و شرح مبسوطی نسبت بسلسله قاجاریه و اعمال و رفتار آنان و قضایای یزد و مظالم ظل السلطان و پسرش جلال الدوله بیان و خطاب بما فرمودند محزون باشید افسرده مگردید دلخون مشوید شجره مقدسه امرالله را خون شهدا ساقیه میکند .

درخت تا آب بخورد نمونمیکند و ثمر نمیدهد عنقریب خواهید دید اسمی  
از این گروه در صفحه روزگار باقی نخواهد ماند و خاک ایران از وجودشان  
پاك و مصفى خواهد شد جلال الله كاری کرد که عیون ملاء اعلیٰ خون  
گریست .

۱۳- فصل پایتیز شروع شد و جمان قدم از حیفا بقصر مبارک نقل مکان  
فرمودند حیاط کوچکی در مجاورت قصر برای عائله ماتهیه شد خانه ما  
نوعی بود که از آنجا اطاق مبارک را در قصر زیارت میکردیم و در اسحار کوه  
بر میخاستیم و نمازود عامیبرد ا ختیم اغلب اوقات چراغ اطاق مبارک روشن  
بود هیکل مبارک در حال مشی و خرام الواح را بکاتب دیکته میفرمودند .

۱۴- جمال قدم بمن و برادریم میرزا بزرگ و میرزا ضیاء امر فرمودند  
که نزد آقا میرزا یوسف وجدانی و آقا سید اسد الله قمی درس بخوانیم و جناب  
مشکین قلم هم به ما تحلیم خط بدهند و ما هر روز در قسمت تحتانی بنای قصر  
مبارک در اطاق حاضر میشدیم و درس میخواندیم .

۱۵- روز اول محرم سنه ۱۳۰۹ هیکل مبارک عید گرفته بودند و احتیاج  
احضار فرمودند وقتی مشرف شدیم چون پدرم ثمین و پروماتیسم شدیید  
مبتلن بود و نمیتوانست روی زمین بنشیند فرمودند برای افغانان صدلی  
بیاورید یکی از خدّام حضور صدلی گذاشت فرمودند برای افغان زاده ها  
هم صدلی بیاورید حسب الامر همگی روی صدلی نشستیم در آن روز عموم  
مسافرین و مجاورین مشرف بودند و بیانات مبارک حصر در غل و اسباب  
اختلاف و انشقاق در ادیان سالفه بود سپس بهر یک از حاضران بدست  
مبارک با قلوب اعنایت کرده فرمودند امروز روزی است که حضرت مبرّد عالم  
ناسوت تولّد یافته و عالم روشن و منور فرموده اند لهذا جای هزار گونسه

شادی و سرور است بعد از خاتمه بیانات مبارک همه را مرخص فرمودند .  
 ۱۶- روز بعد که دوّم محرم و بوم ولادت جمال قدم بود از صبح عموم  
 زائرین و مجاورین بحضور احضار شدند بیانات مبارک را جمع بعظمت ظهور  
 و اقتدار قلم اعلیٰ و کیفیت سرتونی هیکل مبارک و ورود بسجن اعظم بود و شرحی  
 مبسوط از تعدیات و تجاوزات ظالمان ارض و علما بیان و منجمله فرمودند که  
 ناصرالدین شاه و عبد العزیز هردو ظلم و ستم روا داشتند و بهیکل امرالکمه  
 صدمه زدند لکن ظلم و عدوان عبدالعزیز به مراتب شدیدتر بود زیرا  
 مظلومان آفاق را بدون هیچ دلیل و برهان باین زندان تبعید کرد لکن  
 ناصرالدین شاه بواسطه حرکت جاهلانّه چند نفر از موءنین در برد و امر  
 هر وقت دست به بدن خود میکشید و ساچمه ها زبردستش میآمد غضبش  
 تحریک میشد سپس این شعر را خواندند :

بگذرد این روزگار تلختر از زهر باردگر روزگار چون شکر آید

۱۷- من چندین بار جمال قدم را در اسحار حین نزول آیات زیارت  
 کرده ام . هیکل مبارک الواح را بمیرزا آقا جان خادم اللّٰه دیکته میفرمودند  
 مشارکاً لیه چندین قلم نی را بر زمیتر اشید و همیشه کاغذ و مرکب حاضر داشت .  
 الواح بسرعتی نازل میشد که قلم از دست کاتب میپرید و فوری قلم دیگری  
 بر میداشت و گاهی هم بکلی عاجز میشد و عرض میکرد قدرت تحریر ندارد  
 لهذا جمال مبارک آیات نازله را تکرار میفرمودند .

۱۸- یکبار جمال قدم بهر ادرم حاج میرزا بزرگ امر فرمودند که  
 قصیده عز ورفائیّه را بنویسد و نوشت و تقدیم کرد پس از اظهار عنایست  
 یک قلمدان کارا صفهان بادوات نقره با و مرحمت فرمودند که الحال در محفظه  
 بیت مبارک شیراز است .

۱۹- روز دیگر مراتنهائی احضار و پس از اظهار عنایت فرمودند  
 بمیرزایوسف خان و سید اسد الله سفارش شده که درس و مشقت را مواظبت  
 کنند بعد يك شیشه گلاب بدست مبارك مرحمت نمود. فرمودند این  
 گلاب از قصر کاشان است چهل روز راه طی کرده تا باین ارض رسیده این  
 گلاب را خداوند برای چنین روزی آفریده که سید ایام است .  
 آن گلاب تا چندی پیش محفوظ بود و بعضی از زائرین بیت مبارك  
 شیراز با آن خود را معطر میساختند .

۲۰- روزی یکی از خادمان حضور اطلاع داد که جمال مبارك بناغ  
 جنبیسه تشریف خواهند برد و جمیع احباب از مسافر و مجاور معیت  
 خواهند نمود . همه قبل از طلوع آفتاب جلو قصر مبارك مجتمع شدیم بعد از  
 ساعتی هیكل مبارك تشریف آوردند و نفر از احباب نام آقا محمد هاشم و آقا  
 شلامعلی کاشانی يك رأس الاغ را هوار سفیدی تقدیم کرده بودند که مرکب  
 جنبل مبارك بود هیكل انور سواره و ما پیاده بر اه افتادیم یکی از منتقدین  
 احبابی مجاور اقدس با سم حاجی خاور که قد بلندی داشت روی سر  
 مبارك شمشیه گرفته بود هو الطیف و فرح بخش بود من بیاد این بیت خواجیه  
 شیراز افتادم که میگوید :

نسیم صبح عنبر بوست امروز مگر یارم ره صحرا گرفتست  
 جنبیسه رسیدیم وسائل پذیرائی آماده بود و باغ رونق و صفای مخصوصی  
 داشت گل و ربان هوارا معطر و معتبر ساخته و مرفان خوش الحان بنغمه  
 سرائی پرداخته بودند هیكل اطهر آنروز بسیار مسرور و احباب مورد لطف و رحمت  
 موفور بودند .

پس از صرف ناهار محفلی ملکوتی آراسته شد و لسان مبارك به بیانات

ناطق درین حین حضرت غصن اعظم به باغ وارد شدند جمال قدم فرمودند  
 آفاتشریف آوردند استقبال کنید . حضرت عبدالبهاء بخضوعی زائد الوصف  
 در محضر مبارک جالس شدند و بد یگران هم اذن جلوس عنایت شد خطاب  
 بحضرت غصن اعظم فرمودند : باغ از صبح تا حال صفائی نداشت حالا با ورود  
 شما مصفی شد بعد فرمودند : خوب بود از صبح میآید سرکار آقا جواب  
 دادند که متصرف و جمعی از جوه امالی عکا آمده بودند مشغول پذیرائی  
 آنها بودند جمال قدم با تبسم مخصوص فرمودند آقا هستند که مقاومت میفرمایند  
 و وسائل رفاه و آسایش احبّار فراهم میکنند . اللهم احفظه من کلّ حاسد و عنود  
 فرمودند روزی در بغداد سائلی چیزی خواست يك مجیدی با وعظا شد  
 گفت جوان برو که حضرت عباس کمر تراه بندد دعای خوبی کرد . خلاصه آ  
 آنروز جمال مبارک بسیار مسرور بودند و عنایات فوق الحد نسبت با فراد  
 احبّان نمودند و یک ساعت بخروب مانده عزم رجوع شد و همگی در التزام مبارک  
 بقصر آمدیم و جلوس رهمه را مخص فرمودند .

۱ از قصر مبارک تا قلعه عکا تقریباً پنج کیلومتر فاصله است باغ جمال  
 نزدیک بقصر قرار گرفته از آن باغ که بگذریم قصر بهجی نمایان میشود .  
 حضرت عبدالبهاء هر وقت بقصر نزدیک میشدند اگر سوار بودند پیاده شده  
 بکمال خضوع بطرف قصر مبارک میرفتند .

۱۲ — روزی جمیع احبّان و اغصان در محضر جمال مبارک مشرف بودند  
 نفوس زکیّهئی مانند نبیل اعظم ، افنان کبیر ، آقارضا قناد شیرازی ، استاد  
 محمد علی سلمانی ، مشکین قلم ، مرحوم والد ، و آقا محمد حسن خدام  
 مسافرخانه نیز در میان زائرین بودند . ناگهان وجه مبارک جمال قدم متوجه  
 صحرا شد ملاحظه کردند که سرکار آقا بقصر نزدیک میشوند فرمودند آقا

تشریف آوردند استقبال کنید. همه ماستابان با استقبال رفتیم و در محضر حضرت عبدالبهاء با طاق مبارک وارد شدیم .

چون آن ایام او اخرجیات مقدّس جمال قدم بود بیانات مبارک غالباً بر محور اهلیت عهد و میثاق ذور میزد آنروز همه حاضران را از نقض عهد انداز میفرمودند و در افتای بیاناتشان بادست مبارک بسوی غصن اکبر اشاره کرده میفرمودند اگر یکی از اغصان آنی از ظلّ امر منحرف شود کآن لم یکن شیئا مذکور خواهد بود و این بیانات بقسمی شدید بود که جمیع حاضرین ملصق شده بودند .

روزی دیگر که در محضر جمال مبارک مشرف بودیم میرزا ضیاء اللّه وارد شد و عرض کرد آقا گفتند اجازه میفرمائید با احبابه جنیبه برویم شرمودند کسی گفته ؟ عرض کرد آقای غصن اکبر . بکمال تغیر فرمودند : آقایی کیست سایرین اسم دارند آقای مطلق یکیست و آن حضرت من طاف حوله الاسماء غصن اعظم است .

۲۲- یکروز عصر در باغ رضوان مشرف شدیم باران مختصری میبارید و هوا بسیار لطیف و باطراوت بود ذکر ایام بغداد و صدماتی را که یحیی شایها بهیكل امر وارد آورده میفرمودند و در ضمن بیاناتشان بمناسبتی این حکایت را از زمان اقامت در بغداد نقل کردند که روزی چند نفر آخوند بدیدن ما آمدند یکی از آنها پرسید شما اهل کجائید گفتم ما اهل عما هستیم گفت عما کجاست و چگونه محلی است گفتم عما هوای لطیف ملکوتی دارد درختان پراز میوه دارد صحراهای سبز و خرم دارد انهار جاریه دارد نفوس روحانی آنجا جمعد گفت آیا میشود ما هم آنجا برویم گفتم ممکن نیست جای شما آنجا نیست .



باز در همان روز فرمودند: وقتی میخواستیم از بغداد حرکت کنیم، بیاییم  
 به باغ نجیب پاشا نقل مکان کردیم. در آن روز در آن باغ بودیم. و هر روز جمعی از  
 اهالی بغداد برای وداع میآمدند تا از جمله یک روز هیئت علمیه آمدند. یکی از  
 آنها گفت: ما منتظر مهدی موعود بودیم. استبداد شیرازی دشمنی میدهد و بیت نفوذ  
 و جمعی با و گریزند. بعد از آن منتظر ظهور حسین بودیم. حالا شما مدعی  
 آن مقام شده اید. تکلیف ما بعد از این چیست. فرمودند: همان روز تکلیف آنها  
 را معین کردیم. گفتیم تکلیف شما این است که آنقدر شرح لمعه و سیبویه  
 بخوانید تا یکسر بمقر خود راجع شوید.

۲۲- روزی دیگر باز در کربلا بمقام بغداد و ظلم و بیاد شیخ عبدالحسین  
 طهرانی را میفرمودند که شیخ حکم ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز  
 هر چه کوشید سراج امرا خاموش کند نتوانست امر الله بشرق و غرب سرایت کرد  
 عنقریب خواهید دید که تمام بساطها برچیده خواهد شد و از جمیع ملل  
 عالم در ظل خیمه امرالهی مجتمع خواهند گشت. بعد فرمودند: روزی در  
 بغداد یک نفر آخوند باقدی بلند و جسمی ثمین و عمامه شی کیبوری و ریشی طویل  
 وارد شد و با عین حلقی سلام علیکم گفت و نشست و شروع بخواندن عربیهای  
 مخلق کرد. با و گفتیم شما خودتان را معرفی کنید تا در نسبت بشناسیم. گفت  
 اَنَا خَاتَمُ الْمُجْتَهِدِينَ گفتیم انشاء الله انشاء الله انشاء الله آن روز هیکل  
 مبارک خیلی مسرور بودند و مدام تبسم میفرمودند.

۲۴- روزی ذکر شهادت ملا علی سبزواری را فرمودند که پس از آنکه  
 او را برای شهادت حاضر کردند گفت قدری از شربان مرا قطع کنید. میرغضب  
 رگ گردنش را کمی برید. با خون خودش محاسنش را رنگین کرد. و گفت ایها الناس  
 حسین بن علی در صحرای کربلا چنین شهادت فرمود: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي

ولی من میگویم *هل من ناظير ينظرني* بعد از این بیانات جمال مبارک چند بار فرمودند این مرد چه حرف بزرگی زده با خون پاک خودش به حقانیت این امر شهادت داده و مردم دیدند و متنبه نشدند فرمودند اینها همه از عظمت این ظهور مبارک است این مطالب در تاریخ ثبت خواهد شد و بعد ها افتخارها خواهند کردند .

۲۵- روزی بعد از ظهر در قصر بهجی بحجره مبارک احضارمان فرمودند هیکل انورد روسط اطاق ایستاده بودند پس از تشرف که همه ما گریان و نالان بودیم فرمودند محزون مباشید مغموم نگردید مطمئن باشید من در جمیع احوال باشما هستم چرا محزون هستید پرت سعید اینجاست صد بزیم شما میشنوید دلنگن مباشید برای هیچ زائری این قسم پیش نیامده که برای افنان میسر شده خوشوقت باشید مسرور باشید مشعشعوف باشید لطف حق شامل حال شما بوده و هست بعد جالس شدند و ما را هم امر بجلوس فرمودند الواحیکه بافتخار هر یک از ما نازل شده بود بدست مبارک بما عنایت شد و تشرف ۹ ماهه ما بدین ترتیب پایان رسید . سپس جمال مبارک والده و همشیره را احضار و عنایات بی شمار فرمودند حین مرخصی این فتنه برای والده پیش میآید که اگر خاتم مبارک را برای تبرک عنایت میفرمودند دیگر آرزوی بیداشتم حضور حضرت ورقه مبارکه علیا مشرف بوده اند که خادمه حضور خاتم مبارک را که در انگشت خودشان بوده برای والده میآورد و میگوید جمال مبارک فرمودند این انگشتر را بشما بدهم . خاتم متبرک مزبور الحال در محفظه آثار امری شیراز محفوظ است . همگی بحضور حضرت غصن الله الاعظم مشرف شده اذن مرخصی خواستیم و از عکا بحیفا رفته سوار کشتی شده بسوی مصر روانه گشتیم .

## مطالب ذیل از کتاب " بهجة الصدور " جناب حاج میرزا حیدر علی

اقتباس و تلخیص گردیده است

۲۶- روزی جمال مبارک ذکر استقامت و شهادت ملا علیجان آشهید

را میفرمودند و بعد امر کردند که زیارتنامه ایشان در محضر مبارک تلاوت شود و بهمین مناسبت ذکر علویّه خاتم حرم شهید را فرمودند .

۲۷- روزی دیگرکه حاجی مشرف بوده جمال مبارک لوح مشهور را

که مصدّر رباین بیان است " حق جلّ جلاله از برای ظهور جوهر معانی

از معدن انسانی آمده " و بافتخار خود حاجی نازل شده بلحن تلاوت فرموده اند

۲۸- یکروزکه حاجی در موقع نزول آیات مشرف بوده بعد از چند

دقیقه روپا کرده فرموده اند تو بسیار موقع نزول آیات حاضر بوده ای اگر

جمع اهل عالم بخواهند که حین نزول آیات حضور یابند اذن عنایت میشود .

۲۹- روزی در موقع تشرف جمال قدم مطالبی بحاجی فرموده اند که

مضمون وفاداش این است :

در ایام دارالسلام ما خود مان در قهوه خانه جالس میشدیم و نشانی

نفوس از داخل و خارج آشنا و بیگانه ملاقات میکردیم . خدمات و زحمات آن

ایام را بلکه به مراتب بیشتر در آورده و حال چندین بار زیادت در غصن اعظم

در عکامتحمل است چه که در بغداد مآظها را مسجون نبودیم و امرالله هم

صدیک حال شهرت نداشت و معارضینش هم صدیک حال نبودند در ارض سر

با بعضی ملاقات میکردیم اما در سجن اعظم با احدی ملاقات نکرده ایم

و باب معاشرت را بکنی بسته ایم و تمام زحمات را برای راحت و آسایش ما آقا

تحمل نموده اند . آقا حصن حصین و ذریع متین در مقابل ملل و امم شده و ما را

راحت کرده اند . اول برای ما قصر مزرعه را تهیه کردند و ما آنجا بودیم بحسد

قصر بهجی را ویشانی بر خدمات امریہ قیام نموده و موید شده اند که هفته هفته فرصت آمدن بقصر بهجی ندارند و ما با احباب مؤانس و بصدر و الواح و آیات مشغولیم و ایشان در زحمت و مشقتند چه که معاشرت با این خلق زحمتش از هر چیز بیشتر است .

روزی دیگر بمناسبتی فرمودند بیان غصن اعظم و قوت و تصرف و تسخیرشان حال معلوم و ظاهرنیست بعد معلوم میشود که فردا و وحیدان علم اسم اعظم را در قطب عالم بجه قوت و نفوذ و رحمانیتی مرتفع مینمایند و چگونه من علی الارض را در خیمه صلح و سلام جمع میفرمایند اگر ممکن بود هر نفس اول ورود بمدینه عکا غصن اعظم را ملاقات نماید و در مراجعت هم بعضی از احباب مخلصین را ببیند و از مدینه خارج شود بحال روحانیت او مفید تر بود چه که افکار بشری و اعمال ناسوتی مشاهده نموده است اگر نفوس چشم داشته باشند آثار حق بدو نش مشتبہ نمیشود .

۲۰- در یکی از ایام تشرّف جناب حاجی در محضر جمال قدم

آیاتی از لوح رئیس و لوح سلطان ایران در حضور مبارک تلاوت شد . است .

روزی بعد از ظهر حاجی را احضار میفرمایند حین ورود بایشان

نزدیک شده آهسته میفرمایند سفارش ترا بخصن اعظم کرده ام .

( خاتمه خاطرات جناب حاجی )

۳۱- روزی جمال مبارک ذکر و قایع سجن سیاه چال را میفرمودند

فرمودند زنجیر در گردن خیلی رنج آور بود ولی بدت و سوخت ترازان این بود که

انگشت ابهام هر دو دست را از پشت سر بیکدیگر میبستند صحبّت اینکسار

خیلی شدید ترا زنجیر بود فراشهای شاهی مراقب ما بودند ولی میرغضبها

اظهار محبت میکردند و یکی از آنها یک فنجان چای و یک خوشه انگور برای من

آورد چون در زنجیر بودم و دستها از پشت بسته بود نتوانستم بخیزم .  
 ما بهر جا وارد شدیم اولش مثل اوائل سخن مگایود بهمان سختی ولی حال  
 الحمد لله نوعی شده که اهالی این عهد و خاستند همه جا اینطور بود  
 در ابتدا امر مبارک مجهول و کار خیلی سخت بود شوازی بود ولی بعد همه خاضع  
 میشدند .

۳۲- روزی بمناسبتی ذکر شیخ عبدالحسین طهرانی را فرمودند  
 که یکن از دوستان اوتقاضای ملاقات شیخ را با ما کرد با و گفتم بسیار کسر  
 صواب است الآن او را خبر کنید که در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست  
 من حاضرم از امروز تا ده روز هر وقت معین شد خبر دهید من دو ساعت زودتر  
 خواهم آمد تا مجال عذری نماند .

۳۳- یکروز جمال مبارک فرمودند ما بحضرات علما در عتبات پیغام  
 دادیم که اگر میخواهند مطلب ما را بفهمند ما حاضریم آنچه بخواهند ظاهر  
 کنیم و اگر مقصدشان شورش است والله المنهین القیوم دو نفر را میفرستم که  
 جمیع را تاد روازه کربلا بد و آنگاه گفتیم همه علماء متفق شوند  
 و یک آیت بخواهند و بنویسند که اگر در وقت معین آنچه خواسته اند بظهور  
 رسید دست از ادبیت و ظلم بردارند و اگر ظاهر نشد حکم بر بطلان ما بدهند  
 ولی هیچکس حاضر نشد .

۳۴- جمال قدم مکرر بمسافرین و زائرین ایرانی میفرمودند که همیشه  
 مرد را از معنی توحید حقیقی مطلع کنند که نفوس بوهم قابع نشوند و یقین  
 نمایند توحیدی که سبب نجات و حیات روحانی و بقای معلوی موجدین است  
 این است که در هر ظهوری مظهر امر الهی را واحد و یکتا و بی مثل و شبیه بداند  
 و دیگران را از تعالی و دانی من دون استثناء مخلوق بنده و فرمانبردار مطلع

وحی الّهی شمارند. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید :  
انا عبد من عبيد محمد .

( اقتباس از جناب نبی صل )

۳۵- وقتی روح اللّه ورقا که طفلی نهساله بوده با پدر و برادر بزرگتر خود حضور جمال قدم مشرف میشود روزی بلحن مزاح از او میپرسند که اگر قائم موعود بنوعی که شیعه اثنی عشریه میخوانند خروج کند و با تو مقابل شود چه خواهی کرد ؟ روح اللّه بید رنگ جواب میدهد بتأییدات جمال مبارک تبلیغش میکنم و بهائی میشسود .

( ظهور الحق جلد ۸ )

۳۶- حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا شرح میفرماید که  
خلاصه و مفادش این است :

آقا میرزا جعفر بزدی که از طلاب علوم اسلامی بوده با مر حضرت اعلی ایمان آورده و از بزد به نجف شتافته و پس از ارتفاع ندای جمال مبارک در بغداد بانمدینه عزیمت کرده و تبدیل لباس نموده و کلاه بر سر نهاده و بشغل نجاری پرداخته و از عراق با جمال مبارک باسلامبول رفته و سپس در آن بخدمت قائم بوده و در عکا با جمال مبارک و سایر احباب مسجون شده است .  
آقا میرزا جعفر در زمان حبس در قشله عسکریه بمرض شدید مبتلی و اسیر بستر میشود و عاقبت طبیب اورا جواب میکند و دیگر بالینش حاضر نمیشود و مریض نفس اخیر بر میآورد و بستگان و منتسبینش بگزیه وزارت ارباب میشوند میرزا آقا جان خبر فوت او را با جمال مبارک میدهد میفرمایند بروید مناجات یا شافی را بخوانید میرزا جعفر زنده میشود و بنهایت سرعت بحالت اول میآیند .  
حضرت عبدالبهاء بر سر بالین او حاضر میشوند در حالیکه بدن سزگش شده

و جمیع آثار موت ظاهر نبوده ذمای شفا را تلاوت میفرمایند اندک اندک حرارت در بدن ظاهر میشود و اعضاء بحالت اصلیه عود مینماید و بعد از یکساعت میزرا جگر بر میخیزد و می نشیند و بنای مزاج و مطایبه میگردد بعد از آن واقفۀ مدت مدیدی زیست مینماید و کماکان بخدمت یاران میپردازد و عاقبت در سجن اعظم بجهان لا هوت پرواز میکنند .

۲۷- آقا محمد تهریزی حکایت کرده که کودکی چهار رینجساله بوده و بر حسب معمول احبای آن زمان هفته ئی یکبار روزهای جمعه برای زیارت جمال مبارک بهمراهی سایر افراد عائله بقصر بهجی میرفته و در اطاقها طبقة تختانی تمام روز را بسر میبرد و اندک یکر روزگرم تابستان عین ظهر که بزرگترها در ججره های خود استراحت کرده بوده اند محمد از اطاق بیرون آمده گردش کنان بطبقه بالای قصر میرود و بطالا مرکزی وارد میشود و در اثنای تفحص بیکی از اطاقها که از قضا انبار آزرغه بوده سرمیزند و در آنجا کیسه ئی پر از شکر می بیند و بسائقه طبیعی مشتی از شکرها را بدهن میریزد و هرد و مشتی خود را بیزیر کرده از انبار بیرون میرود بخته متوجه میشود که جمال مبارک در طالا بقدم زدن مشخولند بر جای خود خشک میشود جمال قدم آهسته و آرام باو نزدیک میشوند و با تبسم و ملاطفت بدسته های او میگردند و او را با خودشان بطرف میز بزرگی که در وسط طالا قرار داشته میبرند و از بشقابیکه روی میز بوده يك عدد قرابیه باو تعارف میکنند او با مچهای بسته خود قرابیه را میگیرد جمال مبارک میفرماید معلوم میشود تو خیلی شیرینی دوست داری نوش جان فی امان الله

بعد ها آقا محمد تهریزی با حبا میگفته که هیچکس در آن دقائق قادر بدرك احساسات کود کانه او و محبتی که در قلب کوچکش نسبت به جمال

مبارک موج میزده نبوده و از آن بعد بیشتر از پیشتر داشتی دلداده جمال  
قدم شده است .

۲۸- جناب حاج میرزا حمید رطبی در هجته الصدور نوشته اند که

قبل از ایمان با مبارک شیی در خواب می بیند که در بازار قنادی اصفهان  
چهارتن از جارچیان ندانم که اینها التماس حضرت خاتم النبیین  
در فلان خانه تشریف دارند و اجازه فرموده اند که هر که میخواهد  
بزیارتشان برود من زیارت شتافتم و وارد خانه می شدم که بدان وضع  
و هیئت عمارتی ندیده بودم چون داخل شدم و عمارت فوقانی را دیدم  
دیدم حجره می است مسقف که اطرافش چند حجره است و حضرت رسول  
اکرم در آنجا قدم میزنند و بعضی هم در حضور بادب ایستاده اند  
من مشرف شدم و بی اختیار روی پا های مبارکشان افتادم آنحضرت بادست  
مرحمت مرا بلند کردند و بعد ایستادند و فرمودند کسی میتواند بگوید  
لله و فی الله و خالصا لوجه الله رفتم و وارد شدم که همه اهل عالم  
شمشیر کشیده باشند و بخواهند او را بکشند که چراداخل شده می و اگر ایمن  
قسم نباشد بحقیقت نمیتواند بگوید مقصودی جز خدا نداشتم .  
از خواب بیدار شدم . . . چهارده سال از این واقعه گذشت و هر روز همان  
خواب از نظرم محوشده بود تا آنکه در ارض ستر ( ادره ) وارد شدم  
و روزی یکبار ونگاه می دیدم با مشرف میشدم در یکی از شهباکه روزش مشرف  
نشده بودم . رقهوه خانه جنب بیت چهار پنج ساعت پهلوی آقا میرزا  
محمد قلی نشسته بودم و کمال اشتیاق را به مشرف شدن داشتم ولی جرئت  
تمنای تشریف زانداشتم بعنته در رقهوه خانه باز شد و حضرت سرالله الاظم  
فرمودند بیا چون رفتم دیدم جمال قدم در فضای بیت مسقف می فرمایند



و بعضی از احباب بکمال ادب در محضراقدس ایستاده اند بمحض ورود سجده کردم و روی پای مبارک افتادم مرا بلند کردند و فرمودند کسی میتواند بگوید لله و فی الله و خالصاً لوجه الله وارد شدم که همه اهل عالم شمشیر کشیده باشند که او را بکشند که چرا وارد شده است من همان آن بیان چهارده سال قبل و همان عمارت و همان جمال بیمثال در نظر جلوه گر شد و بردیوار بیت چون نقش دیوار منصعق گردیدم و آهسته آهسته از آن حال بخود آمده متوجه جمال اقدس ابهتی شدم .

( مصابیح هدایت جلد اول )

۳۹- در ترجمه حیات جناب ورقا<sup>۱</sup> شهید که در مصابیح هدایت است

جلد اول اندراج یافته منجمه چنین مرقوم است .

" در اولین دفعه ای که بحضور جمال اقدس ابهتی جل کبریائه باریافت

و دیده اش بجمال مبین روشن شد هیکل انور بنظرش آشنا آمد و یقین کرد که

قبلاً آن طلعت نورا را زیارت کرده . اما در کجا و چه موقع این تشریف برایش

حاصل شده معلومش نگردید و چند نوبت که شرف مشغول یافت در آن مسئله

حیران بود تا آنکه روزی هنگام تشریف باو خطاب فرمودند که ورقا اصنام

اوهام را بسوزان جناب ورقا از این بیان مبارک دفعه بیاد آورد که هنگام

طفولیت در عالم رو<sup>۲</sup> یا بقول قافا نژ گردیده و شرحش این است که در او ان طفولیت

شبی در خواب دید که در باغچه منزل مشغول غرسک بازی است و در زمین بازی

خدا آمد و غروسکها را از دستش گرفته در آتش افکند و او فوراً بیدار شد و صبح

بیدار شد و گفت که من دیشب خدا را در خواب دیدم و والدین باو پرخاش

کردند که این چه حرفی است مگر خدا را میتوان دید که تو او را دیدی باشی

و این رو<sup>۲</sup> یا بمرور زمان از خاطرش محو شده بود تا موقعیکه جمال مبارک اصنام

سوزاندن او هام اصنام را بردند. جناب ورقا بحکم تداعی معالی سوختن  
 عروسک بیادش آمد و تعبیر رویای خود را در عالم شهود مشهود دید .  
 ۴۰- در کتاب مصابیح هدایت جلد هفتم ضمن شرح حال جناب

سمندر منجمله چنین مرقوم است :  
 " روزی جمال قدم جل ذکره که در منزل حضرت کلیم در خان جرین  
 تشریف داشتند مخاطباً بحضرت حاجی نصیر بیاناتی فرمودند که از مفهوم  
 آنها اینقدر در نظر مانده است :

جناب حاجی شهادت راه خدا بسیار زحمت کشیده و بسیار صدمه  
 خورده اید اگر خود شما فراموش کرده اید حق فراموش نفرموده و لکن  
 عوالم آنها منحصر باین عالم نیست اگر منحصر بود انبیا عظام راضی  
 نمیشدند که آنها بلیات راز انام متحمل شوند ظهور قبل راضی نمیشد  
 که او را معلق در هوا بیاورند و بر صاص غل و بغضا شهید نمایند و من راضی  
 نمیشدم که از نیاوران بظهران سرویای برهنه مرا بآن ذلت کبری بیاورند  
 و صدمات لا تُعدّ ولا تُحصی را متقبل شوم " .

۴۱- یکی از قدما احباب جناب آقا رضا سعادت جین حکایت  
 کرده است :

در زمان مسلمانی در یزد بودم روزی دو نفر از واعظین بالای منبر  
 ذکر مصائب حضرت حسین را میگردید من بناله وزاری برداختم و از صق جان  
 از برای زیارت روی دلجوی حسین ناله و شیون آغاز نمودم بقسمی که همه  
 حاضرین را متاثر و متاثرم ساختم روضه خوانی به پایان رسید و مجلس متفرق شد  
 در کوفه یکی از آن دو واعظ مرا نزد خود خواند و از من پرسید سبب این همه ناله  
 و نوحه وند به توجّه بود آنچه میخواهی بخواه تا من برای تو مهیا کنم گفتسم

زیارت حسین را میخواهم گفت بسیار خوب من مخارج سفر ترا بکربلا متحمل میشوم و بکمال حرمت و جلال ترا بزیارت میفرستم گفتم قربانت من زیارت روی مبارک خود حضرت احسین را میخواهم نه تربت مطهرش را! گفت پس خوش آمدی ما را با تو کاری نیست بکوجه بعدی که پیچیدم با واعظ دیگر نیز همین گفت و شنود پیش آمد. آیا می چند برای من مقدمه گذشت و من از یزد بعشق آباد رفتم. بعد از مدتی در آن مدینه با ایمان فائز گشتم و با عشق و انجذاب شدید برای زیارت جمال قدم بارض اقدس شتافتم پس از تشرف بحضور مبارک فرمودم **بِسْمِ اللَّهِ** خوش آمدید و بعد خطاب بمن فرمودند الحمد لله که زیارت حسین فائز شدی در آن حین تمام قضایای یزد و مجلس روضه خوانی و گفتگو با واعظین و اشتیاق و فیر خود را بزیارت روی مبارک حضرت حسین بیاد آوردم و مات و مبهوت غرق لذت از لقای حق بودم.

روزی دیگر در موقع تشرف اسامی شش نفر از اخبار باخاطر آوردم که ذکرشان در محضر مبارک بشود هنوز زبان نیاورده بودم که جمال قدم هر شش نفر را یاد نموده فرمودند زیارت شما قبول است قبول است و چون در صد ذکر اسامی بعضی دیگر نیز بودم فرمودند الباقی هم قبول است.

شرح ذیل اقتباس و تلخیص از خاطرات جناب میرزا علی اکبر کاشانی است که بکرات و مراتب بساحت مقدس جمال قدم جل اسمه الاعظم مشرف شده است

• دو ساعت بظهور ما بنده در باغ رضوان مشرف شدم جمال قدم بر روی من در جالس بودند با من مبارک یکی از حاضران بلحن خوش مناجات تلاوت کرد خطاب با و فرمودند خدا بشما عوض بدهد بعد فرمودند که شما هم باید مرد مرا با خلاق حسنه با مرهدایت کنید. • حضرت علی میفرماید: الهی اگر پسر او طالب بیاید در خانه تو و تو از او راضی نباشی

چه خواهد کرد . روزی در باغ رضوان مشی میفرمودند بمناسبتی فرمودند  
در کتاب الهی نازل شده . که هر کس ایمان بیاورد بد روماد را و اینرا آزمیزده  
میشوند . . .

چون من در موصل بسوء هاضمه مبتلی شده بودم قسم یاد کرده بودم  
که هندی وانه بخورم مگر آنکه جمال قدم ام فرمایند روزی طرف عصر در مزرعه  
مشرف بودیم و جمال مبارک کنار استخر جالس بودند فرمودند محمد شاه  
حکم قتل ماراد اولی بخودش بسرا آمد و خداوند او را اخذ کرد بعد خطاب  
بمن فرمودند بروید هند وانه بخورید . . .

یکروز دو ساعت از روز بالا آمده . در جنبه حضور مبارک مشرف شدم  
یک فنجان شیرین عنایت کردند . خواستم بخورم خجالت کشیدم که در محضر  
مبارک شیر را بخورم رفتم با طاق دیگر شیر را خوردم و دوباره بحضور آمدم  
بیانات مبارک راجع بموضای علمای کاشان و مظالم وارده بر یاران آنسامان  
بود . . . روزی با چند نفر از زائرین در اطاق پائین قصر نشستیم و رفقا  
از حساب و کتاب خودشان صحبت میداشتند بختة جمال مبارک وارد شده  
فرمودند اینها قابل ذکر نیست که انسان خود را بذاکرا ن مشغول کند بعد  
شرح شهادت جناب بدیع خراسانی و آقا سید اشرف زنجانی و چند نفر دیگر  
از شهداء را بیان و ما را مریخص فرمودند . . . روزی قبل از ظهر مراقبص بهجی  
احضار فرمودند و وقتی وارد شدم جمال مبارک ایستاده بودند و چند فقره  
لوح در دست مبارک بود یکی از آن الواح را تلاوت کرده و بعد فرمودند  
این الواح برای اهباب خلیج آباد نازل شده و یک لوح هم برای خود شماست .  
یکروز که همدان ضمن بود صحیح با جناب زین العقیلین بحضور مبارک مشرف شدیم  
لوحی را که با افتخار جناب حاج میرزا احمد رهلی نازل شده و مصدقین بیان است .

" حق جلّ جلاله از برای ظهور جوهر معانی از معدن انسانی آمده "

من البدو الى الختم تلاوت فرمودند . . . یکشب در بیت جناب کلیم بودیم جمال مبارک تشریف آوردند فرمودند ما در سخن اعظم بانفوس غیر بهائوسی مجالس و نکرده بودیم و این رحمت را بتسکرکارا قافوا گذاردیم در روز السلام بخداد تا شش ساعت از شب گذشته بایستی تا واردین بنشینیم و صحبت کنیم . . .

یکشب در قصر بهجن مشرف شدم جمال مبارک در ضمن بیاناتشان فرمودند در حبس انبار طهران که بودیم یک روز میر غضب آمد و یکتفر از احباب را برد که شهید کند چندی نگذشت که او را بحسن آورد و گفت این خیلی لاغراست و رو کرد بملازمین العابدین که بسیار چاق و فربه بود و باو گفت بیاتو برای کشته شدن خوبی ملازمین العابدین فوری از جا برخاست و با ما مصافحه و خدا حافظی کرد و رفت و شهید شد فرمودند وقایع حبس انبار از اینگونه بود . . .

یکروز صبح در قصر مبارک مشرف شدم اطاق پرازاتر بود دم در نشستم جمال قدم فرمودند رفتی بهرت سعید و آمدی خوش آمدی با آنکه چشم بطلعت مبارک بود ملتفت نشدم که من طرف خطاب مبارکم یکی از دستوران کرمانشاه که پهلوی من بنشسته بود آهسته بمن گفت ترا میفرمایند آنوقت ملتفت شدم که اظهار عنایت نسبت بمن بوده . . . یکروز در بیت مبارک مشرف شدم احدی جز من نبود بیانات جمال قدم راجع باین بود که فرمودند تمام اموزیا با بوک قلم صورت دادیم . . . یکروز صبح در بیت مبارک عکاشه مشرف بودیم فرمودند انسان جائز الخطاست و خداوند هم غفار است همین طور که خدا اخطا پوش است احتیاجم اگر از یکدیگر خطائی من بیند باید ببخشند . . .

با احتیاج گوئید در فکر خود نباشد در فکر امر الله باشد . . . چیزیز که خدا دوست دارد اتحاد است بین احتیاج بعد قدری بیانات بماعنایت فرمودند

من مشتّم را باز کردم که نبات بگیرم باتبسم فرمودند مگرد ستغان نداری . . .  
 یکشب در باغ رضوان مشرف بودیم او آخر پائیز و هوا سرد بود جمال مبارک  
 فرمودند مسافرین بالا پوش ندارند بروند در اطاق بخوابند که سرمه‌ها  
 نخورند . . . یکروز سه ساعت از روز بالا آمده در باغ رضوان بودم جمال قدم  
 جلو اطاق ایستاده بودند من در قلب خود گفتم امروز من اظهار رعایت نشده  
 بخته صدای مبارک را شنیدم که میفرمایند بیایینجا جلورفتم فرمودند  
 تو امروز میهمان ما هستی انشاء الله بیانات و آثار حق را فراموش نمیکنی . . .  
 شب در باغ رضوان بودم مقداری شمعیهای گچی افروخته بودند  
 جمال قدم بر تخت جالس شدند و شمعه‌ها را ملاحظه فرمودند حضرت اعلی  
 نوررا اسراف ندانسته اند . . . روزی باز در باغ رضوان مشرف بودیم  
 وقت ظهر بود خادم یکی از اخوا بنام عبدالکریم چای داد جمال مبارک  
 باتبسم رو باو کرده فرمودند عبدالکریم خودش چای فروش است شما با او  
 چای میدهند .

جمال قدم بر مندرجالس بودند و من در آفتاب ایستاده بودم فرمودند  
 در آفتاب نمان برود باغ بگرد آزاد باش . . . روزی دیگر که در باغ رضوان  
 بودم جمال مبارک با ما فرمودند بروید علفهای هرز را بکنید مشغول شدیم  
 یک ربع ساعت نگذشته بود فرمودند دیگر بس است کار نکنید . . . باردیگر  
 طرف صبح در باغ رضوان مشرف بودیم احباب همه حاضر بودند و جمال مبارک  
 بر مندرجالس خادم نان و چای آورد داد بدست من یک دستم نان و در  
 دست دیگر چای بود خجالت میکشیدم که در حضور مبارک بخورم . . .  
 خادم گفت بخور منهم اطاعت کردم مجلس مدتی طول کشید و بیانات  
 مبارک مفضل بنمود . . . یکروز در ماه رمضان بعد از ظهر در بیت مبارک

مشرف شدم جمال قدم مشی میفرمودند و گیسوان مبارک برشانه هاشان  
ا نشان بود و برق میزد. بلند و خندان فرمودند علی اکبر اهل ایران در حق  
ما چه میگویند؟ بعد فرمودند دستمال داری میخواهم بشما قدری  
ببات بد هم بپا د دستمال را باز کردم دو مشت مبارکش را پراز بات کرده بمن  
عنایت کرده و بعد فرمودند قدری بد هم بد دهید حضرات افغان • یکروز  
وقت مغرب در بیت مبارک مشرف شدم فرمودند علی اکبر نامه ترا خواندم  
خم شدم و دامن مبارک را بوسیدم • • روزی در باغ رضوان مشرف شدم  
فرمودند بنشینید من دو زانو پای تخت مبارک روی زمین نشستم فرمودند  
علی اکبر بسیار بد نشستی برخیز روی تخت بنشین • وقت ناها را فرمودند  
برو بغلامحسین بگو بپاید ناها را خورد تعجب کردم چونکه رفیق من حاج  
غلامعلی بود رفتم آخر باغ دیدم آقا غلامحسین آنجا هستند نه حاج  
غلامعلی عرض کردم شمارا احضار فرموده اند • • روزی برای تشریف بقصر  
رفتم دیدم جناب نبیل دم در قصر نشسته من هم خدمت ایشان ماندم • •  
جمال مبارک بیرون تشریف آوردند و همه احباب عقب مبارک روان بودند  
در باغ خادم یک سینی نان کاک بحضور تقدیم کرد جمال قدم بهر یک از حاضران  
دو کرده نان عنایت فرمودند و بعد برخاستند و در باغ مشی میفرمودند احباب  
هم پشت سر مبارک بودند فرمودند شماها محبوسید برگردید ده نفر از شما  
بنظر مردم صد نفر میآیند برگردید ما همه برگشتیم • • روزی بقصد تشریف  
بقصر رفتیم چند قدم با طاق مبارک مانده جمال قدم از پنجره مرا مخاطب  
ساخته فرمودند چائی مهل کرده ئی تعظیم کردم که یعنی خورده ام بخند  
مشرف شدم • • روز اول تشریف من بساحت اقدس بود جمال قدم در بیت عکا  
تشریف داشتند چون اول دفعه بود هیجان شدیدی داشتم و خجالتم

میکشیدم، که بمحضر مبارک بروم. یکی از خدام بمن میگفت: بفرما بزوتو در این  
 حین صدای مبارک بگوشم رسید که میفرمودند بسم الله بایدک نیا خجالت  
 وارد شدم و مراسم ادب و بندگی بجای آورده نشستم بامر مبارک چنانی  
 بمن دادند. • بعد شروع بتلاوت آیات فرمودند. بعد از فراغت از تلاوت  
 فرمودند شما باید کتاب تکوین در میان خلق باشید تا مردم از اخلاق و رفتار  
 شما پی بکتاب تدوین ببرند. • یکروز صبح در مزرعه مشرف شدم مکتوبی  
 در دست مبارک بود بخادم فرمودند جای دادی باینها بعد فرمودند  
 باین میهمان ما جای حکمت آمیز ده چون آب عکاتولید صفرامیکنند چای  
 بهتر است. • بعد فرمودند حال بروید گردش کنید. • •

۴۳ — نگارنده این اوراق چند بار در عشق آباد از جناب آقا سید

مهدی گلپایگانی مطالب ذیل را شنیده است :

در اصفهان شخص متنفذی بامر مبارک اقبال کرد و پس از موافقت  
 و مجالست با احباب معلوم شد که او از دیر زمانی بشرب مسکرات معتاد بوده اس<sup>ت</sup>  
 دوستان بکمال حزم باومیگویند که این عادت راترک کند جواب میدهد که  
 سالهاسته بتلی است و ترکش متعسراست میگویند. اگر مردم بفهمند خیال  
 میکنند که چون شما بهائی شده اید خلاف شرع را اهمیت نمیدید میگویند  
 هیچکس جز شماها نخواهد فهمید میگویند جمال مبارک که می بیند میگوید  
 جمال مبارک بخلوت من کاری ندارد چون دوستان او را در این حالت می بینند  
 دیگر متعرضش نمیشوند تا آنکه موجبات تشرّفش بمحضر جمال قدم فراهم میشوند  
 و از اصفهان بارض اقدس میرود در مراجعت که احباب دیدن او میروند. میگوید  
 حضرات من حالا یقین دارم که جمال مبارک عالم السّرو الخفیات هستند و  
 خلوت و جلوت برای ذات مقدّسشان فرقی ندارد و لهذا من دیگر لب بمسکرات



نمیآیم زیرا ایشان راهمیشه حاضر و ناظر میدانم و چنین حکایت میکند که در اولین روز تشرّف بمحضر مبارک با جمعی از زائرین در حضور ایستاده بودیم و جمال قدم مشی میفرمودند و مشغول بیانات نصیحیه بودند من که محو مشی و خرام مبارک شده بودم. با خود گفتم جمال قدم مظهر کلی آتیهی هستنند بسیار خوب موعود گل ملل و امند صحیح و درست اما اینکه در بعضی از الواح مقام خود شان را مرسل رسل و منزل کتب خوانده اند چه تفسیری دارند بمحض خطور این فکر جمال قدم در حین مشی بسوی من آمده دست مبارک را روی شانه ام گذاشته با ابتهت و عظمت مخصوص فرمودند بلسی مرسل رسل و منزل کتب شأن و مقام ماست من دیگر حال خود را نفهمیدم بعد از این واقعہ با خود گفتم نفس مقدّس که افکار درونی مرا میخواند پس اعمال و افعال برونی مرا هم می بیند .

۴۴- در کتاب گاد پاسزبای حضرت ولیّ امر الله راجع بایستام

اخیر هیکل مبارک مطالبی باین مضمون مرقوم فرموده اند :

" ۰۰ جمال قدم شش روز قبل از صعود در حالیکه در بستر یکی از اغصان تکیه فرموده بودند جمیع اصحاب و زائرین و طائفین حول راکه در قصر مجتمع شده بودند احضار نموده و خطاب بانان فرمودند که از جمیع شما هرا رضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی موید و موقّق باشید به اتحاد و ارتفاع امر ملک ایجاد " انتهى " در آنروز یکی از اصحاب بنام میرزا اسمعیل مشرف بوده و خود که در آخرین دیدار نورالانوار حضور داشته چنین حکایت نموده که پس از اصغاء این بیانات اشکم جاری شد و حزن و اندوه سراپای وجود مرا فرا گرفت در این حین جمال مبین با اشاره مرا نزد خود خواندند اطاعت نموده نزدیگر رفتیم

هیکل اطهر بادستمالی که در دست مبارک داشتند اشکم را از گونه هسنا  
 ستردند در آن لحظه بی اختیار بیا د بیان حضرت اشغیا افتادم کسه  
 میفرماید: " خداوند یهوه اشکهار از هر چه ره پاک خواهد نمود (۱) ."  
 ۴۵- یکی از متقدمین احباب بنام آقا عبدالرحیم بشروئی از طریق سق  
 بغداد - دیار بکر وموصل پیاده بارض اقدس میرود ویس از شش ماه  
 مسافرت رنج آور بعکام میرسد در آن هنگام جمال قدم در قشله عسکریه  
 مسجون وباب سجن مسدود وما مورین مسلح قدم بقدم مراقب ومواظف سب  
 بوده اند که نفسی از واردین وزاثرین قدم بزندان نگذارد مشارالیه  
 در عکا با جناب نبیل زردی ملاقات وقصد خود را که تشرّف بساحت اقدس  
 است بیان مینماید جناب نبیل میفرماید که من خود نه ماه است که  
 در اطراف سجن سرگردانم وهنوز باب لقا بروجهم مفتوح نگشته است . آقا  
 عبدالرحیم از ایشان جدا شده بکنار دریا میرود ولباس خود را بیرون آورده  
 میشود ویس از خشک شدن پوشیده در اطراف حصار سجن بطواف  
 مشغول میشود ناگهان ملاحظه مینماید که از طبقه فوقانی قشله دستی  
 ازینجره اورا بدرون میخواند فی الغور متوجه میشود که جمال قدم وپس  
 حضورد عوت میفرمایند شتابان بباب قشله میرسد وپس پروا از میمان  
 مستحفظین مسلح عبور کرده وارد سجن میشود واحدی از او مانعت نمینماید  
 وقتی بحضور مبارک مشرف میشود وشرط ادب وخضوع را بجای میآورد جمال  
 مبارک بیانی باین مضمون میفرمایند که هر چند برنج افتادی ولی بگنج رسیدی  
 مادیدگان محافظان را بستیم تا تو بلقای حق فائز شوی وقدرت وعظمت اورا

بچشم خود ببینی برو آنچه مشاهده کردی برای احبای الهی حکایت کن . در لوح مبارک که بعدها بافتخارشان نازل باین حادثه اشاره شده است قوله الاحلی :

" ان اذکر اذا دخلت المدينة واخذت باب السجن جنود الفجار  
طمسنا اعینهم وادخلناک مقر العرش بقدره وسلطان "

پس از شرفیاهی و مرخصی از ساحت اقدس تعدادی لوح مبارک باو عنایت میشود که در مراجعت بایران بصاحبان آن تسلیم نماید . در بغداد ماء مورین حکومت باو مظنون میشوند . آقا عبدالرحیم حین عبور از جلویک دکان آهسته و آرام بسته الواح را از نخل بیرون آورده متوکلاً علی الله بداخل آن دکان میاندازد و آن امانت را در قلب خویش بخدا میسپارد . ماء مورین که در تعقیب او بوده میرسند و او را نزد داروغه میبرند داروغه از مصاحبه باوی خشنود میشود و مبلغی هم برای مصارف سفر باو میدهد . آقا عبدالرحیم بحوالی دکان مزبور میرود و نزدیک غروب با احتیاط تمام از مقابل آن دکان میگذرد ناگهان صاحب دکان با اشاره دست او را بدرون میخواند و با تکبیر الله ابهی امانت گرانهارا مسترد میدارد . آقا عبدالرحیم چند روز در بغداد منزل همان دکاندار بهائسی میعبد و بایاران آنسامان ملاقات مینماید و از طریق یزد و اصفهان و مشهد و خراسان به بشرویه میرود و الواح مقدسه را بصاحبانش میرساند .

( اقتباس و تلخیص از رساله " شرح حال آقا عبدالرحیم بشروئی " )

۶۶ — حاج میرزا علی اکبر نامی از نفوس مذنب در ستر ستر قصد تعرض بوجود مبارک داشته ولی ظاهراً حفظ نمیکرده است حین تشرف بمحض جمال قدم مکتوبی سر بسته باو میدهند و میفرمایند این نامه را با

حضور نوزده نفر از احباب بازکن وقتی حاجی مزبور طبق دستور نامه را  
میگشاید چنین میخواند :

"اگر عبد الرحمن ابن ملجم از ظلم خود بهره برد توهم بهمه  
خواهی برسد"

( ابن ملجم کسی است که حضرت علی بن ابیطالب را با ضربت شمشیر شهید کرد )  
۴۷- یکی از اثرات بنام خاتون جان حکایت کرده که روزی جمال  
مبارک خواستند تنگ شربت را از روی میز بردارند زنبور زیادی تنگ را  
احاطه کرده بود من بخادم اشاره کردم که مباد از زنبورها اذیتی برسانند  
جمال مبارک با تبسم فرمودند ما از سلاطین عالم نهراسیدیم حالا خاتون جان  
مارا از زنبور میترسانند .

( اقتباس و تلخیص از تاریخ کاشان تألیف جناب ناطق )

۴۸- آقا عزیز الله جذاب کسیکه حامل لوح مبارک حضرت عبد البهاء

برای گراف لئوتولستوی بوده و دریا سنایا پولیاننا با آن فیلسوف  
شهر ملاقات نموده در ترجمه حیات خود مطالبی نوشته که ملخصاً  
قسمتی از آن بدین قرار است :

در عالم رؤیای دیدم اعلان نموده اند که یوم ظهور موعود جمیع کتب  
مقدسه فرارسیده بیابانی دیدم وسیع و تا آنجا که چشم کار میکند مردم صف  
بسته و جلوتمام صفها هیكلی نورانی با وقار و حشمتی بینظیر بر کرسی  
رفیعی جالس و مشغول بیانات است . بدقت در آنهیكل مجلل نگرستم  
سنان بنظرم ازینجاه متجاوز و محاسنشان مشکوی و بلند بود و تاج سبزی  
بر سر داشتند نگاهشان که بمن افتاد با اشاره مرا بسوی خود خواندند  
از میان صفها گذشته بحضورشان رسیدم و تا خواستم با قدمشان بیفتسم

مرا بلند کرده فرمودند " فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ " در این  
 حین از خواب بیدار شدم . وقتی در کجا بحضور جمال اقدس ابراهیمی  
 مشرف شدم و با قدام مبارک افتادم مرا بلند کرده فرمودند " فَتَبَارَكَ اللَّهُ  
 أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ " آنا بیاد خواب خود افتادم دیدم جمال قدم عتقا  
 همان هیکل مکرم است که در آن بیابان وسیع تکلم میفرمودند و تاج مبارک  
 هم همان است که در عالم رویا دیده بودم دیگر معلوم است که  
 در آن موقع من چه حالی داشتم . فردای آن روز برای تهیه مقداری گوشت  
 بهمراهی یکی از احباب بازار رفتم و چون از بنیاد اسرائیل هستم از بعض  
 مسلمانان کراهنه داشتم ولی این راز در قلب من نهفته بود و با حدی نگفته  
 بودم رفیق همراه من اظهار کرد که جمال قدم فرمودند که من قصص  
 یهودی را بشما نشان بدهم تا بدخواه خودتان گوشت تهیه نمایند .

۴۹ - آقا میرزا محمد باقر طبیب شیرازی چنین حکایت نموده :

روزی پس از آنکه جمال مبارک جمیع زائرین و مجاورین را بعد از تشرف روزانه  
 از حضور مرخص نمودند امر فرمودند که او در حضور بماند سپس او را مخاطب  
 ساخته فرمودند خانواده شما نگرانند بموطن خود مراجعت کنید  
 و به تبلیغ امر الله مشغول شوید سکه پنج قرانی نیز با و عنایت کرده دستسور  
 فرمودند که از راه زمینی بشیراز مراجعت کند و چون آقا میرزا باقر رجای لوح  
 داشتند جمال قدم قلمدانی را که در طاقچه بالای سر مبارک بود برداشتند  
 و با ناخن سر قلم را مرتب کرده لوحی مرقوم و با و عنایت کردند در طول راه بهر  
 آبادی که میرسیده چون طبیب بوده اهالی با و مراجعه مینموده اند  
 و از برکت وجه مرحمتی جمال مبارک نه تنها خرج سفر خود را تاءمین کرده بلکه  
 مبلغی هم اندوخته است . وقتی بشیراز رسید و با اهل بیت ملاقات کرده

معلوم شده دقیقاً همان روزی که هیکل مبارک او را احضار و امر مراجعت فرموده اند همسرایشان دست تضرع باستان آلهی بلند کرده و رجوع شوخرا از خدا خواسته است . . .

۵۰- وقتی جمال مبارک بباغ رضوان خارج قلعه عکاتشریف میبرد برای بچه های عائله از بهترین اوقات بشمار میرفت و چون حضرت عبدالجبار جمال قدم را بعد از آنهمه رنج و عذاب در کنار نهر آب که فواره آن میجهد بر روی مندر در حال استراحت میدیدند قلبشان مملو از شادی و سرور بود عطر گل های رنگارنگ و لطافت هوا در باغ رضوان علی الخصوص با حضور جمال قدم واقعا سحر آمیز بود .

اطفال عائله مبارک جمال قدم را پد رمهر پرور خود میدانستند و هر مشکلی که داشتند با ایشان در میان مینهادند و جمال قدم در جمیع شئون مربوط به بچه ها نظارت میفرمودند و مخصوصاً در نظم و ترتیب و نظافت آنان دقت کامله داشتند . تمام خوشیهای بچه های عائله از جمال مبارک بود هر وقت جعبه شیرینی از جایی میرسید میفرمودند سهم بچه ها را جدا کنید والا آقا همه را باین و آن میبخشند در این مواقع شخصا بچه ها را صدا میزدند و شیرینی عنایت میفرمودند پدران و مادران بکودکان میسپردند که مزاحم جمال مبارک نشوند ولی هیکل مبارک بآنان رو میدادند که هر وقت بخواهند نزدشان بروند .

بعضی اوقات به بچه ها میفرمودند فردا صبح با من بباغ رضوان خواهید رفت این مؤده چنان آنان را بوجد میآورد که از شادی خواشانشان نمیبخشند .

( اقتباس از کتاب شاهراه منتخب )

این بود آنچه بنده نگارنده الی حین قادر جمیع آوری  
داستانها و حکایاتسی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی گردیده  
و همانطور که در مقدمه باستحضار خوانندگان محترم رسیده  
امید و طید چنان است که این رساله در آینده بهمت دوستان  
آهسی کاملتر و جامعتر شود .

ارض اقدس حیفا

علی اکبر فروتن

کتابخانه ملی ایران

مختص جامعہ بہائی است

مؤسسہ قلمی مطبوعات امری

۳۰۶ ۷۳۱۶